

تقدیم به معلمان ایده‌آل زندگی‌ام:

مهندس داود معصومی، استاد عبدالرضا مفید و دکتر مهدی اصفهانی؛
سایه‌هایشان مستدام.

حمید سودیان طهرانی

باسمه تعالی

به نظرم طعم فلسفه با پیچیدگی‌های کلافه‌کننده‌ای که دارد، شبیه طعم بعضی از نوشیدنی‌های گرمه! مثلاً چای، قهوه، چای سبز و ... این جور نوشیدنی‌ها معمولاً خیلی تلخ‌اند و تازه‌کارها نمی‌توانند بدون یه خروار قند و شکر تحملشون کنند، ولی برای کسانی که بهش عادت دارند، اتفاقاً همین طعم تلخه که خیلی جذاب و آرامش‌بخشه! توی این کتاب، می‌خوایم با هم یه کمی این تلخی جذاب فلسفه رو تجربه کنیم. البته تلاش کردم برات به اندازه کافی از شیرین‌کننده‌های مجاز هم استفاده کنم که تلخیش خیلی اذیت نکند!

فلسفه پراختلاف‌ترین علم بشریه! به طوری که اگر نگاهی به تاریخ فلسفه بندازیم، می‌بینیم که تقریباً دوتا فیلسوف مهم پیدا نمی‌شن که توی چندتا موضوع اساسی با هم اختلاف جدی نداشته باشند! به خاطر همین اختلاف نظرهای زیاده که خیلی از مردم فلسفه رو یه علم واقعی به حساب نمی‌آرن! با این حال، فلاسفه، این اختلافات رو هم جزئی از همون طعم تلخ و جذاب فلسفه می‌دونن و فلسفه رو با همین اختلاف‌ها و جرّ و بحث‌های داغی که توش هست، دوست دارند! جالبه بدونی حتی من هم با مؤلف‌های کتاب درسی توی خیلی از مطالب کتاب، اختلاف نظر داشتم! البته نگران نباش! من توی این کتاب هیچ‌جا نظر خودم رو نگفتم. همه‌جا فقط نظر کتاب درسی رو برات توضیح دادم که قراره کنکور، طبق اون طراحی بشه؛ پس خیالت راحت! قرار نیست فلسفه خیلی داغ و تلخی رو بچشی. حداکثر یک فلسفه ولرم تلخ و شیرین در انتظارت که احتمالاً بهش علاقه‌مند می‌شی.

همون‌طور که می‌دونی کتاب تست جامع جدیدمون دوجلدی شده و جلد اولش بانک تست و پاسخ‌نامه بود و این جلد که الان دستته، فقط درس‌نامه است.

درس‌نامه‌های این کتاب رو خیلی کامل و مفصل برات نوشتم. خط‌به‌خط و ریزه‌ریز کتاب رو توضیح دادم و کلی مثال زدم که خوب توی ذهنت جا بیفته. به تمام تمرینات و سوالات کتاب درسی هم در خلال درس‌نامه پاسخ دادم که خاطرت جمع جمع باشه. البته به قسمت‌های ستاره‌دار و حاشیه‌های کتاب درسی و خیلی از مطالب دانشی پانویس‌ها که قرار نیست توی کنکور ازشون سؤال بیاد، نپرداختم؛ مگر اون جاهایی که مطلب مهمی داشت که به فهم اصل درس کمک می‌کرد.

بخش‌های جذاب درس‌نامه این‌هاست:

۱. «دورنما»، «نکته‌ها» و «قسمت کمی عمیق‌تر»: اول هر درس یک  دورنما بهت می‌دم که بدونی توی این درس قراره به کجاها برسی و سردرگم نشی. بین درس هم کلی  نکته برات گذاشتم که بدونی حرفه‌ای‌های فلسفه حواسشون به چه چیزایی بیشتر جمعه. چون کنکور فلسفه توی سال‌های اخیر خیلی عمیق و مفهومی شده، یه قسمت  کمی عمیق‌تر هم دارم که می‌بردت توی عمق درس و در مقابل تست‌های چالشی کنکور واکسینه می‌کنه.

۲. «آگه گفتی»، «جمع‌بندی»، «جداول» و «نمودارها»: فکر نکن توی این کتاب هم مثل کتاب درسی فقط کلی مطلب علمی نوشتم و تحویل دادم تا خودت همه‌شو یاد بگیری. نه بابا، حواسم به انواع و اقسام روش‌های تسهیلگر یادگیری هم بوده؛ برای همین، هر جا لازم بوده، از «جدول» و «نمودار» و باکس‌های  جمع‌بندی استفاده کردم که برای دسته‌بندی مطالب و جانداختن اون‌ها حسابی جواب می‌دن؛ و یک قسمت فوق‌العاده  آگه گفتی که باعث می‌شه همون‌جا وسط درس‌نامه بتونی از خودت یه تست کوچولو بگیری ببینی مطلبو فهمیدی یا نه.

۳. «مختصر و مفید» و «از نگاه طراح»: حسن ختام درس‌نامه هر درس دوتا قسمت جذاب و کارراه‌اندازه. یکی  مختصر و مفید که یه چکیده کاربردی از مطالب درسه و برای مرورهای سریع قبل آزمون‌ها خیلی کار می‌کنه. و یکی دیگه قسمت  از نگاه طراح که نشون می‌ده طراح‌های تست آگه بخوان از این درس گزینه جواب یا گزینه انحرافی دقیق بدن، از چه عباراتی استفاده می‌کنن.

۴. براساس آخرین تغییرات کتاب درسی: درس‌نامه‌های کتاب رو براساس آخرین تغییرات کتاب درسی، ویرایش و اصلاح کردم تا خیالت جمع باشه که همه‌چیز این کتاب همون‌جوریه که باید باشه. خلاصه این‌که درس‌نامه با تأکید بر نکات تستی و کنکوری و با در نظر گرفتن آخرین تحولات کتاب و کنکور نوشته شده که متوجه بشی روی چه مطالبی و چه جور یابید بیشتر تمرکز کنی. یادت باشه حتماً قبل از این‌که بری سراغ تست‌ها، درس‌نامه رو با دقت بخونی.

مقایسه با درس نامه نردبام

می‌دونی که خیلی سبز یک کتاب تست پیشرفته برای درصدهای بالاتر هم داره که اسمش نردبامه. شاید برات سؤال بشه که چه فرقی بین درس نامه این کتاب و درس نامه نردبام هست. ببین توی این کتاب، من بنا دارم اصل درس و کل کتاب درسی رو کامل برات جا بندازم. برای همین تا جایی که امکان داشته مطالب رو توضیح دادم و مثال زدم و هیچ مطلبی از کتاب درسی رو هم جا نذاختم. اما توی نردبام بنا داشتم مختصرتر و سطح بالاتر بنویسم؛ برای همین اون جا کم تر توضیح دادم و کم تر مثال زدم و یه سری نکاتی که ارزش کنکوری زیادی نداشته رو هم حذف کردم؛ به جاش یه تعداد نکته خیلی پیشرفته رو آوردم که فقط به کار حرفه‌ای‌ترها میاد و بس. با این وصف، طبیعتاً حجم درس نامه‌های این کتاب از درس نامه‌های نردبام بیشتره و خوندنش حوصله بیشتری می‌خواد. به جاش، درس نامه‌های نردبام در عین اختصار، پرنکته‌تره و مغز تو وادار می‌کنه فسفر بیشتری بسوزونه. احتمالاً یه پیشنهاد جذاب برات می‌تونه این باشه که برای یادگیری، درس نامه‌های این کتابو بخونی و برای تسلط بیشتر یا تو دوران جمع‌بندی بری سراغ نردبام.

تقدیر و تشکر

لازمه اولین و آخرین شکرگزاریم رو نسبت به خداوند متعال به جا بیارم که هر کس هر کاری انجام بده، به توفیق الهی انجام داده و حمد بی‌کران و سپاس بی‌پایان، از آن خدای مهربونه. ولی خداوند در تألیف این کتاب، دوستان و همکاران کم‌نظیری رو همراه من کرد که حتماً خودش می‌پسنده از اون‌ها هم در حد توانم قدردانی و سپاس‌گزاری کنم.

برای به ثمر رسیدن این کتاب، خیلی‌ها زحمت کشیدند که جا داره از تک‌تک‌شون مفصل تقدیر و تشکر بشه. ولی خب، ناچارم برای رعایت اختصار، بین همه اعضای تیم خوبی که انتشارات خیلی سبز جمع کرده، فقط اسم بعضی‌ها رو ببرم. از جناب مهندس سبزمیدانی بابت پشتیبانی‌های پدرا نه‌شون و از سید سعید احمدپور و محمد مازنی عزیز بابت مشاوره‌هایی که به من دادند، بسیییییار سپاس‌گزارم؛ دمتون گرم و دست‌مریزاد. هم‌چنین از سرکار خانم الهه آرانی و سرکار خانم ندا انصاری که با جدیت، پیگیر کار بودند تا کتاب به موقع آماده بشه هم خیلی خیلی مچکرم؛ بدون پیگیری‌های شبانه‌روزی و بی‌وقفه شما کار حالا حالاها آماده نمی‌شد! همین‌طور از ویراستاران علمی، خانم‌ها و آقایان علی امانت، الهه آرانی حصار، علی سلوکی، فاطمه ابراهیمی، موسی اکبری مراد، عماد صفرنژاد، نیلوفر شیرخدائی نادر، سید محسن حقیقی، زهرا گل‌منش، شبیر قنبری، احمد منصوری، امیر کیا باقری، محمدحسین حسینی و علیرضا کاکاوند هم خیلی ممنونم که کتاب رو با دقت خوندند و اشکالاتشو به من تذکر دادند تا کار بی‌نقص و تر و تمیز به دست شما برسه. راستی خیلی از دبیران و دانش‌آموزانی که کتاب سال‌های قبل رو خونده بودند، با تعریف و تمجیدهاشون کلی شارژم کردند و به من اطمینان دادند که دارم راهو درست می‌رم. ضمناً لطف کردند و نکاتی رو برای بهتر شدن کتاب بهم تذکر دادند که همراه تغییرات کتاب درسی، اون‌ها رو هم اعمال کردم که کتاب همونی بشه که شما می‌خواید. از همه این عزیزان هم ممنونم و ازشون دعوت می‌کنم کتاب امسال رو هم بخوندند و باز هم من رو راهنمایی کنند.

در پایان باید از همسر عزیز و دو پسر دلبندم (سین و صاد زندگی‌ام) با همه وجود تشکر کنم چون در زمان تألیف این کتاب خیلی اذیت شدند؛ به‌ویژه همسر من که در تمام مدت تألیف این کتاب، خم به ابرو نیاورد و سختی و فشار کار رو برام قابل تحمل کرد.

خب دیگه وقتشه شما رو به یک نوشیدنی داغ تلخ و شیرین فلسفی دعوت کنم. این شما و این هم یک استکان چای خیلی سبز!

دوستدار شما

دکتر حمید سودیان طهرانی

 soudian.falsafemantegh

 Dr_Soudian_falsafemantegh

فهرست مطالب

۱۰ منطق دهم

- درس اول: منطق، ترازوی اندیشه ۸
- درس دوم: لفظ و معنا ۱۲
- درس سوم: مفهوم و مصداق ۱۸
- درس چهارم: اقسام و شرایط تعریف ۲۴
- درس پنجم: اقسام استدلال استقرایی ۲۹
- درس ششم: قضیه حملی ۳۶
- درس هفتم: احکام قضایا ۴۲
- درس هشتم: قیاس اقترانی ۴۹
- درس نهم: قضیه شرطی و قیاس استثنایی ۵۷
- درس دهم: سنجشگری در تفکر ۶۴

۱۱ فلسفه یازدهم

- درس اول: چیستی فلسفه ۷۲
- درس دوم: ریشه و شاخه‌های فلسفه ۷۹
- درس سوم: فلسفه و زندگی ۸۵
- درس چهارم: آغاز تاریخی فلسفه ۹۰
- درس پنجم: زندگی براساس اندیشه ۹۶
- درس ششم: امکان شناخت ۱۰۲

درس هفتم: ابزارهای شناخت ۱۰۸

درس هشتم: نگاهی به تاریخچه معرفت ۱۱۵

درس نهم: چیستی انسان (۱) ۱۲۸

درس دهم: چیستی انسان (۲) ۱۳۴

درس یازدهم: انسان، موجود اخلاق‌گرا ۱۴۰

۱۲ فلسفه دوازدهم

درس اول: هستی و چیستی ۱۵۰

درس دوم: جهان ممکنات ۱۵۸

درس سوم: جهان علی و معلولی ۱۶۵

درس چهارم: کدام تصویر از جهان؟ ۱۷۳

درس پنجم: خدا در فلسفه (قسمت اول) ۱۸۰

درس ششم: خدا در فلسفه (قسمت دوم) ۱۸۸

درس هفتم: عقل در فلسفه (قسمت اول) ۱۹۵

درس هشتم: عقل در فلسفه (قسمت دوم) ۲۰۱

درس نهم: آغاز فلسفه در جهان اسلام ۲۰۶

درس دهم: دوره میانی ۲۱۱

درس یازدهم: دوران متأخر ۲۱۷

درس دوازدهم: حکمت معاصر ۲۲۵

مختصر و مفید

- ♦ مربع تقابل نشان می‌دهد که میان قضایای محصوره حداقل چهار رابطه زیر وجود دارد:
- ❶ تناقض: تفاوت در سور و نسبت - اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است.
- ❷ تضاد: سور هر دو کلی و نسبت متفاوت - اجتماع ضدین محال و ارتفاعشان ممکن است.
- ❸ تداخل: سور متفاوت و نسبت یکسان - از صدق کلی به صدق جزئی و از کذب جزئی به کذب کلی پی می‌بریم.
- ❹ تداخل تحت تضاد: سور هر دو جزئی و نسبت متفاوت - ارتفاع محال و اجتماع ممکن است.
- ♦ اگر برای یک حکم کلی یک مثال نقض پیدا شود، اما همچنان بر کلی بودن حکم اصرار شود، مغالطه استثنای قابل چشم‌پوشی رخ داده است.
- ♦ در صورتی که موضوع و محمول قضیه حملی را جابه‌جا کنیم، قضیه به‌دست آمده را عکس آن قضیه می‌نامند.
- ♦ **عکس مستوی**
 - ◀ موجبه کلیه → موجبه جزئی
 - ◀ موجبه جزئی → موجبه کلیه
 - ◀ سالبه کلیه → سالبه جزئی
 - ◀ سالبه جزئی → سالبه کلیه
- ♦ در صورتی که شرایط عکس مستوی را به درستی رعایت نکنیم، دچار مغالطه‌ای با نام ایهام انعکاس می‌شویم.

از نگاه طراح

درست است که: (گزینه جواب)	ولی درست نیست که: (گزینه انحرافی)
در تعریف «تضاد» می‌توان گفت: رابطه دو قضیه متقابل که سور هر دو کلی است و نسبت متفاوت دارند.	در تعریف «تضاد» می‌توان گفت: رابطه دو قضیه متقابل که سور یکسان و نسبت متفاوت دارند.
قضیه «بعضی الف ب است» از آن جایی که قضیه جزئی است، رابطه تضاد با هیچ قضیه‌ای ندارد.	متضاد قضیه «بعضی الف ب است»، قضیه «بعضی الف ب نیست» می‌باشد.
برای آن که متضاد نقیض «بعضی الف ب نیست» را به دست آوریم، ابتدا باید قضیه را متناقض و سپس متضاد نماییم.	برای آن که متضاد نقیض «بعضی الف ب نیست» را به دست آوریم، ابتدا باید آن را متضاد نماییم، اما از آن جایی که قضیه جزئی است، متضاد نمی‌شود. در نتیجه این قضیه متضاد نقیض ندارد.
عکس مستوی هیچ قضیه‌ای موجبه کلیه نمی‌شود.	قضیه موجبه کلیه، عکس مستوی ندارد.
در رابطه تداخل از صدق قضیه کلیه به صدق قضیه جزئی می‌رسیم.	در رابطه تداخل در صورت صادق بودن قضیه اول، قضیه دوم نیز صادق است.
در رابطه تداخل از کذب قضیه جزئی به کذب قضیه کلیه می‌رسیم.	اگر قضیه‌ای کاذب باشد، متداخل آن نیز کاذب است.

درس هشتم: قیاس اقترانی

🎯 **دورنما:** این درس را به قیاس اقترانی اختصاص می‌دهیم و در درس بعدی به قیاس استثنایی می‌پردازیم. قیاس‌های اقترانی‌ای که در این کتاب می‌خوانیم بر پایه قضایای حملی بنا می‌شوند؛ بنابراین لازم است که یک بار تمام چیزهایی که درباره قضایای حملی خواندید را در ذهن خود مرور کنید و آماده شوید تا به طور مفصل با قیاس اقترانی، اجزا و انواع آن آشنا شویم.

قیاس اقترانی

قبل از هر چیز باید ساختار قیاس اقترانی را بررسی کنیم. قیاس اقترانی از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل شده است. هم مقدمات و هم نتیجه قیاس اقترانی از قضایای حملی هستند. (البته قیاس اقترانی شرطی هم داریم که از قضیه شرطی تشکیل می‌شود، ولی در این کتاب با آن کاری نداریم.) به قیاس اقترانی زیر توجه کنید:

هر انسانی حیوان است.

هر حیوانی جاندار است.

نتیجه: هر انسانی جاندار است.

در قیاس بالا، قضیه «هر انسانی حیوان است» مقدمه اول قیاس و قضیه «هر حیوانی جاندار است» مقدمه دوم قیاس است. از ترکیب این دو مقدمه به قضیه «هر انسانی جاندار است» می‌رسیم که نتیجه قیاس است.

- ★ **چند نکته:** ❶ در قیاس اقترانی، موضوع یا محمول یک مقدمه، قرین و همنشین موضوع یا محمول مقدمه دیگر می‌شود؛ به همین دلیل به این نوع از قیاس، قیاس اقترانی می‌گویند.
- ❷ «۰۰» نشانه نتیجه در استدلال‌های قیاسی است.

در باره قیاس‌های اقترانی باید به دو مطلب توجه کنید:

۱. حد وسط

به جزء مشترک که هم در مقدمه اول و هم در مقدمه دوم وجود دارد، «حد وسط» می‌گویند. حد وسط، ارتباط بین مقدمه اول و دوم را برقرار می‌سازد و باعث می‌شود بتوانیم از مقدمات، یک نتیجه بگیریم؛ اما این حد وسط در نتیجه قیاس حذف می‌شود.

مثال: مقدمه اول: هر تهرانی ایرانی است. / مقدمه دوم: هر ایرانی آسیایی است. / نتیجه: هر تهرانی آسیایی است.

در قیاس بالا «ایرانی» به عنوان جزء مشترک، در هر دو مقدمه آمده است. وجود واژه «ایرانی» باعث شده است که بتوانیم بین مقدمات، رابطه و پیوندی برقرار کنیم و نتیجه‌ای حاصل کنیم، اما همان‌طور که می‌بینید این واژه در خود نتیجه حذف شده است؛ بنابراین «ایرانی» حد وسط این قیاس است. در واقع این‌گونه استدلال کرده‌ایم که: از آن‌جا که تهرانی‌ها ایرانی هستند و از آن‌جا که ایرانی‌ها آسیایی هستند؛ پس نتیجه می‌گیریم که تهرانی‌ها آسیایی هستند. بنابراین نمی‌توان از دو قضیه‌ای که ارتباطی با یکدیگر ندارند (حد وسط ندارند)، نتیجه‌ای به دست آورد.

مثال: از مقدمات زیر نمی‌توان به نتیجه‌ای رسید، زیرا حد وسط ندارند.

مقدمه اول: هر گیاهی نیازمند به آب است.

مقدمه دوم: هر حیوانی جاندار است.

∴ × ×

۲. نحوه ساختن نتیجه

در قیاس اقترانی، اجزای نتیجه در میان مقدمات پخش شده است. به نتیجه قیاس زیر توجه کنید:

مثال: مقدمه اول: هر انسانی دارای جسم است. / مقدمه دوم: هر چیز دارای جسمی مادی است. / نتیجه: هر انسانی مادی است.

«انسان» که موضوع نتیجه است، از مقدمه اول برداشته شده است.

«مادی» که محمول نتیجه است، از مقدمه دوم برداشته شده است.

بنابراین در قیاس اقترانی، موضوع نتیجه از مقدمه اول برداشته می‌شود و محمول نتیجه از مقدمه دوم گرفته می‌شود.

چند نکته: ۱ اگرچه معمولاً مقدمه‌ای که ابتدای قیاس قرار می‌گیرد، مقدمه اول است، ولی همیشه این‌گونه نیست. برای اطمینان از این‌که کدام

مقدمه، مقدمه اول یا دوم است، باید به موضوع و محمول نتیجه توجه کنیم. قضیه‌ای که موضوع نتیجه در آن قرار دارد، مقدمه اول است و قضیه‌ای که محمول نتیجه در آن قرار دارد، مقدمه دوم است.

مثال: به قیاس زیر توجه کنید:

مقدمه: همه پرندگان دارای بال هستند. / مقدمه: بعضی از حیوانات پرنده هستند. / نتیجه: بعضی از حیوانات دارای بال هستند.

در قیاس بالا قضیه «همه پرندگان دارای بال هستند» مقدمه دوم است (هرچند ابتدا آمده است)، زیرا محمول نتیجه (دارای بال) در این مقدمه قرار دارد.

در مقابل، قضیه «بعضی از حیوانات پرنده هستند» مقدمه اول است، زیرا موضوع نتیجه (پرنده) در این مقدمه قرار دارد.

۲ در مواردی که نتیجه ذکر نشده باشد، همان مقدمه‌ای که ابتدا آمده است را مقدمه اول و مقدمه‌ای که بعد از آن آمده است را مقدمه دوم در نظر می‌گیریم.

۳. اگر گفتی: الف نتیجه مقدمات زیر را بنویسید.

۲- هر انسانی فانی است / همه چیزهای فانی مخلوق هستند ∴ :

۱- هر درختی گیاه است / هر گیاهی ریشه دارد ∴ :

ب) از کدام دسته از مقدمات زیر می‌توان نتیجه‌ای به دست آورد؟

۱- هر انسانی حیوان است. / بعضی سنگ‌ها سفید نیستند.

ج) در قیاس‌های زیر، مقدمه اول را مشخص کنید.

۱- هر ج ب است. / هر ب الف است. ∴ هر ج الف است.

۲- هر الف ج است. / هر ب الف است. ∴ هر ب ج است.

پاسخ: الف) ۱- هر درختی ریشه دارد. ۲- هر انسانی مخلوق است. ب) مورد ۱ حد وسط ندارد؛ بنابراین نمی‌توان از آن نتیجه‌ای گرفت، اما مورد ۲

دارای حد وسط (انسان) است و نتیجه آن می‌شود: زن‌ها دارای عقل و شعور هستند. ج) ۱- قضیه «هر ج ب است» مقدمه اول است، زیرا موضوع نتیجه (ج)

از این مقدمه گرفته شده است. ۲- قضیه «هر ب الف است» مقدمه اول است، زیرا موضوع نتیجه (ب) از این مقدمه گرفته شده است.

شکل‌های قیاس اقترانی

گفتیم عاملی که باعث پیوند میان دو قضیه و نتیجه‌گیری از آن‌ها می‌شود، حد وسط نام دارد. با توجه به جایگاه حد وسط در مقدمات، قیاس‌های اقترانی به چهار شکل تقسیم می‌شوند:

شکل اول: حد وسط در مقدمه اول، محمول است و در مقدمه دوم، موضوع است.

مثال ۱: هر الف ب است. / هر ج ب است. ∴ هر الف ج است.

مثال ۲: سقراط انسان است. / هر انسانی فانی است. ∴ سقراط فانی است.

شکل دوم: حد وسط در هر دو مقدمه محمول است.

مثال ۱: هر الف ب است. / هیچ ج ب نیست. ∴ هیچ الف ج نیست.

مثال ۲: هر سببی میوه است. / هیچ انسانی میوه نیست. ∴ هیچ سببی انسان نیست.

شکل سوم: حد وسط در هر دو مقدمه موضوع است.

مثال ۱: هر ب الف است. / بعضی ب ج است. ∴ بعضی الف ج است.

مثال ۲: هر انسانی متفکر است. / بعضی انسان‌ها نویسنده‌اند. ∴ بعضی متفکران نویسنده هستند.

شکل چهارم: حد وسط در مقدمه اول موضوع است و در مقدمه دوم محمول است.

مثال ۱: هر ب الف است. / بعضی ج ب است. ∴ بعضی الف ج است.

مثال ۲: هر حیوانی جاندار است. / بعضی مهره‌داران حیوان هستند. ∴ بعضی جانداران مهره‌دار هستند.

براساس جایگاه حد وسط در دو مقدمه، هیچ حالتی غیر از همین چهار شکل بیان‌شده وجود ندارد؛ به همین دلیل این چهار حالت **حصر عقلی** هستند و عملاً حالت دیگری را نمی‌توان تصور کرد.

جمع‌بندی: اشکال چهارگانه قیاس اقترانی:

اشکال قیاس اقترانی	شکل اول	شکل دوم	شکل سوم	شکل چهارم
مقدمات قیاس	الف ب ب ج	الف ب ج ب	ب الف ب ج	ب الف ج ب
نتیجه	∴ الف ج	∴ الف ج	∴ الف ج	∴ الف ج
جایگاه حد وسط	در مقدمه اول: محمول در مقدمه دوم: موضوع	در هر دو مقدمه: محمول	در هر دو مقدمه: موضوع	در مقدمه اول: موضوع در مقدمه دوم: محمول

آگه‌گفتی: شکل قیاس‌های زیر را مشخص کنید.

- هر ب الف است. / هیچ ب ج نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.
- بعضی الف ب است. / هیچ ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.
- هر ب الف است. / هیچ ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.
- بعضی الف ب است. / هیچ ب ج نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.
- هر انسانی حیوان است. / هر حیوانی نیازمند اکسیژن است. ∴ هر انسانی نیازمند اکسیژن است.
- هر انسانی حیوان است. / هیچ سنگی حیوان نیست. ∴ هیچ انسانی سنگ نیست.
- بعضی حیوان‌ها آبی هستند. / هر حیوانی جاندار است. ∴ بعضی جانداران آبی هستند.
- هر گاوی سم‌دار است. / هر سم‌داری علف‌خوار است. ∴ بعضی علف‌خوارها گاو هستند.

پاسخ: ۱- شکل سوم ۲- شکل دوم ۳- شکل چهارم ۴- شکل اول ۵- شکل اول ۶- شکل دوم ۷- شکل چهارم (توجه داشته باشید که قضیه «هر حیوانی جاندار است»، مقدمه اول قیاس است، زیرا موضوع نتیجه (جاندار) از آن گرفته شده است.) ۸- شکل چهارم (توجه داشته باشید که قضیه «هر سم‌داری علف‌خوار است»، مقدمه اول قیاس است، زیرا موضوع نتیجه (علف‌خوار) از آن گرفته شده است. اگر به این امر دقت نکنیم، ممکن است به اشتباه گمان کنیم این قیاس از شکل اول است.)

نکته: با توجه به تمرین شماره ۷ و ۸ از «آگه‌گفتی» بالا، در تعیین شکل قیاس اقترانی، در مورد شکل دوم و سوم، تشخیص دادن مقدمه اول و دوم از روی نتیجه اهمیتی ندارد، ولی در مورد شکل اول و چهارم، اگر مقدمه اول و دوم را ابتدا از روی نتیجه تشخیص ندهیم، ممکن است شکل قیاس را اشتباه تعیین کنیم؛ بنابراین برای تشخیص شکل اول از چهارم حتماً باید ابتدا از روی نتیجه، مقدمه اول و دوم واقعی را تشخیص دهیم و بعد شکل قیاس را تعیین کنیم.

مثال: قیاس «هر ب الف است. / بعضی ج ب است. ∴ بعضی ج الف است.» از شکل اول است، زیرا با توجه به موضوع نتیجه (ج)، قضیه «بعضی ج ب است» مقدمه اول آن است و حد وسط در آن محمول است. هم‌چنین با توجه به محمول نتیجه (الف)، قضیه «هر ب الف است.» مقدمه دوم آن است و حد وسط در آن موضوع است.

شرایط نتیجه‌گیری معتبر از قیاس اقترانی

قیاس معتبر قیاسی است که اگر مقدمات آن صادق باشند، نتیجه‌اش هم ضرورتاً صادق خواهد بود. بررسی صدق و کذب مقدمات بر عهده علم منطق نیست، اما بررسی این که چگونه از مقدمات صحیح به نتیجه معتبر برسیم، از وظایف منطق است. برای نتیجه‌گیری در قیاس اقترانی باید مواردی رعایت شود؛ از جمله:



در ادامه هر یک از این موارد را بررسی می‌کنیم:

۱. تکرار حد وسط

یاد گرفتیم که حد وسط لفظی است که در هر دو مقدمه وجود دارد و براساس آن، نتیجه را می‌سازیم. برای این که یک قیاس معتبر باشد و نتیجه آن نیز صحیح و منطقی باشد، لازم است که حد وسط به درستی در هر دو مقدمه تکرار شود. منظور از این که «به درستی» تکرار شود این است که حد وسط دارای دو ویژگی باشد:

۱ **لفظ** حد وسط باید در هر دو مقدمه بدون اضافات مؤثر در معنا تکرار شود.

۲ **حد** وسط باید در هر دو مقدمه علاوه بر لفظ یکسان، یک **معنا** نیز داشته باشد.

مثال: مقدمه اول: آزادی یک ارزش است.

مقدمه دوم: هر ارزشی مورد قبول افراد است.

نتیجه: آزادی مورد قبول افراد است.

در قیاس بالا کلمه «ارزش» حد وسط است. هم لفظ این واژه در هر دو مقدمه یکسان تکرار شده (تفاوت‌های لفظی «یک ارزش» و «هر ارزشی» سبب تفاوت در معنا نمی‌شوند) و هم در هر دو مقدمه معنای یکسانی دارد؛ بنابراین در این قیاس، حد وسط از حیث **لفظ و معنا** تکرار شده است.

مغالطه عدم تکرار حد وسط

اگر یکی از دو شرط بالا رعایت نشود (یعنی لفظ یا معنای حد وسط تکرار نشود)، اما از قیاس نتیجه‌گیری صورت بگیرد، دچار مغالطه «عدم تکرار حد وسط» شده‌ایم؛ بنابراین این مغالطه در دو صورت اتفاق می‌افتد:

۱ **عدم تکرار لفظی حد وسط:** زمانی اتفاق می‌افتد که **لفظ و واژه حد وسط** به صورت یکسان تکرار نشده باشد (یعنی تفاوت‌های لفظی تغییردهنده معنا داشته باشند).

مثال: مقدمه اول: یخ از آب است.

مقدمه دوم: آب مایع است.

نتیجه: یخ مایع است.

در قیاس بالا مغالطه رخ داده است، زیرا **لفظ** حد وسط در دو مقدمه به شکل یکسان نیامده است. حد وسط در مقدمه اول «از آب» و در مقدمه دوم «آب» است (معنای «از آب» با «آب» متفاوت است).

۲ **عدم تکرار معنایی حد وسط:** اگر لفظ یکسان در یک مقدمه به یک **معنا** و در مقدمه دیگر به یک **معنای دیگر** به کار برود، باز هم مغالطه عدم تکرار حد وسط رخ می‌دهد.

مثال: مقدمه اول: شاخه‌ها دارای برگ هستند.

مقدمه دوم: دفترچه یادداشت دارای برگ است.

نتیجه: برخی شاخه‌ها دفترچه یادداشت هستند.

در قیاس بالا هم مغالطه رخ داده است، زیرا **معنای** «دارای برگ» در مقدمات متفاوت است. در مقدمه اول منظور «برگ درخت» و در مقدمه دوم منظور «برگه کاغذ» است.

کمی عمیق‌تر در شرایط تکرار شدن لفظ و عدم تکرار معنایی حد وسط، مغالطه یا به دلیل **اشتراک لفظ** رخ می‌دهد یا به دلیل **توسل به معنای ظاهری**

و یا به دلیل **اشتباه شدن لفظ با معنا**.

مثال ۱: در باز است. / باز پرنده است. / در پرنده است.

در مثال بالا، «باز» **اشتراک لفظ** دارد و باعث ایجاد مغالطه عدم تکرار حد وسط شده است.

مثال ۲: مادرم ماه است. / ماه شب‌ها ظاهر می‌شود. / مادرم شب‌ها ظاهر می‌شود.

در مثال بالا «ماه» اول در معنای مجازی (دلالت التزامی) و به معنای زیبا و درخشان است، اما «ماه» دوم در معنای اصلی (دلالت مطابقی) به کار رفته است؛ بنابراین در این مثال **توسل به معنای ظاهری** باعث ایجاد مغالطه عدم تکرار حد وسط شده است.

مثال ۳: مار خزنده است. / خزنده سه نقطه دارد. / مار سه نقطه دارد.

در این مثال، «خزنده» اول از نظر معنا مورد نظر است و دسته‌ای از مهره‌داران را نشان می‌دهد، در حالی که «خزنده» دوم از نظر لفظ مورد نظر است و صرفاً یک واژه دارای سه نقطه و پنج حرف را نشان می‌دهد؛ بنابراین مغالطه **اشتباه شدن لفظ و معنا** رخ داده است.

آنگه گفتی: علت عدم تکرار حد وسط را در استدلال‌های زیر بیان کنید.

۱- سعدی انسان است. انسان پنج حرف دارد. پس سعدی پنج حرف دارد.

۲- دیوار موش دارد. موش گوش دارد. پس دیوار گوش دارد.

۳- حسن در کشتی است. کشتی حرکت می‌کند. پس حسن حرکت می‌کند.

۴- جمشید گل است. گل ریشه دارد. پس جمشید ریشه دارد.

۵- ژاله سیر است. سیر بدبوست. پس ژاله بدبوست.

پاسخ: ۱- «انسان» در مقدمه اول به معنای آدم و بشر است، اما در مقدمه دوم به معنای لفظ و واژه انسان است؛ پس عدم تکرار معنایی حد وسط باعث

مغالطه شده است (اشتباه شدن لفظ و معنا). ۲- حد وسط در مقدمه اول «دارای موش» و در مقدمه دوم «موش» است؛ بنابراین عدم تکرار لفظی حد وسط باعث مغالطه شده است. ۳- حد وسط در مقدمه اول «در کشتی» و در مقدمه دوم «کشتی» است؛ بنابراین عدم تکرار لفظی حد وسط باعث مغالطه شده است.

۴- «گل» در مقدمه اول در معنای مجازی (زیبایی و لطافت) به کار رفته، اما در مقدمه دوم به معنای حقیقی گل (نوعی گیاه) است؛ پس عدم تکرار معنایی حد وسط باعث مغالطه شده است (توسل به معنای ظاهری). ۵- حد وسط «سیر» است که در مقدمه اول به معنای ضد گرسنه و در مقدمه دوم به معنای نوعی سبزیجات است؛ پس حد وسط از نظر معنایی تکرار نشده است (اشتراک لفظ).

۲. قانون نتیجه قیاس

در یک قیاس اقترانی برای نتیجه‌گیری از مقدمات، باید چهار مرحله زیر را طی کنیم:

گام ۱: حد وسط را از دو مقدمه حذف کنیم.

گام ۲: موضوع نتیجه را از مقدمه اول و محمول نتیجه را از مقدمه دوم برداریم.^۱

گام ۳: کیفیت (فعل) را تعیین کنیم. برای این کار باید از یک قاعده مهم پیروی کنیم:

❖ فقط اگر هر دو مقدمه **موجبه** باشند، نتیجه هم **موجبه** است.

❖ اگر حتی یکی از مقدمات **سالبه** باشد، نتیجه هم **سالبه** است.

گام ۴: اگر نتیجه، شخصی باشد، کمیت (سور) ندارد، اما اگر محصوره باشد، کمیت نتیجه همواره می‌تواند جزئی باشد. به این معنا که کمیت جزئی نتیجه، هیچ‌گاه سبب نمی‌شود قیاس نامعتبر شود، اما کمیت نتیجه گاهی می‌تواند کلی هم باشد. کلی بودن نتیجه فقط در صورتی مجاز است که شرط سوم اعتبار رعایت شود. این شرط در ادامه بیان خواهد شد.

مثال ۱: تصور کنید دو مقدمه داریم و می‌خواهیم از آن‌ها نتیجه‌ای بگیریم: «هر الف ب است.» و «هر الف ج است.»

گام ۱: حد وسط را باید از دو مقدمه حذف کنیم:

مقدمه اول: هر الف **ب** است.

مقدمه دوم: هر الف **ج** است.

گام ۲: برای نوشتن موضوع و محمول نتیجه، موضوع را از مقدمه اول و محمول را از مقدمه دوم برمی‌داریم:

مقدمه اول: هر الف **ب** است.

مقدمه دوم: هر الف **ج** است.

نتیجه: ب ج

گام ۳: هر دو مقدمه **موجبه** است؛ پس نتیجه هم باید **موجبه** باشد:

مقدمه اول: هر الف **ب** است.

مقدمه دوم: هر الف **ج** است.

نتیجه: ب ج است.

گام ۴: سور نتیجه را قطعاً می‌توان جزئی دانست. در ادامه متوجه خواهید شد که در این مثال نمی‌توان نتیجه را کلیه نیز در نظر گرفت، زیرا در این صورت شرط سوم اعتبار نقض خواهد شد؛ پس نتیجه باید «بعضی ب ج است» باشد.

مثال ۲: تصور کنید دو مقدمه داریم و می‌خواهیم از آن‌ها نتیجه‌ای بگیریم: «هر الف ب است.» و «هیچ ج ب نیست.»

گام ۱: حد وسط را باید از دو مقدمه حذف کنیم:

مقدمه اول: هر الف **ب** است.

مقدمه دوم: هیچ ج **ب** نیست.

گام ۲: برای نوشتن موضوع و محمول نتیجه، موضوع را از مقدمه اول و محمول را از مقدمه دوم برمی‌داریم:

مقدمه اول: هر الف **ب** است.

مقدمه دوم: هیچ ج **ب** نیست.

نتیجه: الف ج

گام ۳: یکی از مقدمات **سالبه** است؛ پس نتیجه هم باید **سالبه** باشد:

مقدمه اول: هر الف **ب** است.

مقدمه دوم: هیچ ج **ب** نیست.

نتیجه: الف ج نیست.

گام ۴: سور نتیجه را قطعاً می‌توان جزئی دانست. در ادامه متوجه خواهید شد که در این مثال می‌توان نتیجه را کلیه نیز در نظر گرفت، زیرا در این صورت شرط سوم اعتبار نقض نخواهد شد؛ پس نتیجه باید «بعضی الف ج نیست» یا «هیچ الف ج نیست» باشد.

نکته: اگر در سؤالات گفته شد «قانون نتیجه قیاس»، طبق اصطلاحات کتاب درسی، منظور صرفاً سه گام اول یعنی «حذف حد وسط»،

«انتخاب موضوع و محمول نتیجه از مقدمات مختلف» و «تعیین فعل یا کیفیت نتیجه» است و گام چهارم (تعیین کمیت نتیجه) را در بر نمی‌گیرد، زیرا گام چهارم در بررسی شرط سوم اعتبار ناخودآگاه بررسی خواهد شد، اما اگر نتیجه را به شما نداده بودند و خواستید آن را به طور کامل (همراه سور) بنویسید، لازم است هر ۴ گام را طی کنید.

۱- در اینجا فرض ما این است که مقدمه اول همان مقدمه‌ای است که ابتدا نوشته شده است و مقدمه دوم، مقدمه‌ای است که در انتها آمده است، اما اگر نتیجه را به ما بدهند، ملاک اول یا دوم بودن مقدمه، خود نتیجه است؛ یعنی موضوع نتیجه در هر مقدمه‌ای بود، همان مقدمه اول است و محمول نتیجه در هر مقدمه‌ای بود، همان مقدمه دوم خواهد بود (حتی اگر مقدمه اول را در انتها و مقدمه دوم را در ابتدا نوشته باشند)؛ پس در حقیقت، آنچه در مورد نتیجه اهمیت دارد این است که موضوع نتیجه از یک مقدمه و محمول آن از مقدمه دیگر باشد. این که موضوع و محمول از کدام مقدمات انتخاب شده‌اند، تعیین‌کننده حقیقی اول و دوم بودن مقدمات خواهد بود.

❓ **اگر گفتی:** الف) مشخص کنید در کدام یک از استدلال‌های زیر قانون نتیجه قیاس رعایت نشده است.

- | | | | |
|---|--|--|---|
| ۱- بعضی الف ب است.
هر ج ب است.
∴ بعضی الف ج نیست. | ۲- هر ب الف است.
هر ج ب است.
∴ بعضی الف ج است. | ۳- هیچ الف ب نیست.
هر ب ج است.
∴ هر الف ج است. | ۴- بعضی ب الف نیست.
هیچ ب ج نیست.
∴ بعضی الف ج است. |
|---|--|--|---|

ب) نتیجه احتمالی قیاس‌های زیر را بنویسید.

- ۱- هیچ الف ب نیست. / هیچ ج ب نیست.
۲- هیچ ب الف نیست. / بعضی ب ج نیست.

✓ **پاسخ: الف)** (توجه داشته باشید که طبق نکته بالا، وقتی می‌خواهیم قانون نتیجه قیاس را بررسی کنیم، فقط به حد وسط، پخش بودن اجزا بین مقدمات و تعیین فعل (کیفیت نتیجه) توجه می‌کنیم). ۱- رعایت نشده؛ هر دو مقدمه موجه است؛ بنابراین نتیجه هم باید موجه باشد. ۲- رعایت شده. ۳- رعایت نشده؛ یکی از مقدمات سالبه است و نتیجه هم باید سالبه باشد. ۴- رعایت نشده؛ مقدمات سالبه هستند و نتیجه هم باید سالبه باشد. (ب) ۱- هیچ الف ج نیست. ۲- بعضی الف ج نیست.

۳. شرایط اعتبار قیاس

برای تعیین اعتبار یک قیاس اقترانی علاوه بر بررسی «حد وسط» و «قانون نتیجه» که به آن‌ها اشاره شد، باید سه شرط دیگر را هم بررسی کنیم؛ اما پیش از پرداختن به آن‌ها لازم است یک مقدمه بسیار بسیار مهم را توضیح بدهیم. برای تشخیص اعتبار یک قیاس اقترانی لازم است دامنه مصادیق موضوع و محمول قضیه‌های سازنده آن را بررسی کنیم.

دامنه مصادیق موضوع:

در درس ۶ خواندیم که سور در قضایای محصوره، دامنه مصادیق موضوع را مشخص می‌کند؛ یعنی:

- ❖ اگر سور قضیه‌ای کلی باشد، معلوم می‌گردد که همه مصادیق موضوع، مورد نظر گوینده است.
- ❖ اگر سور قضیه‌ای جزئی باشد نشان می‌دهد که برخی از مصادیق موضوع، مورد نظر گوینده است.

در بررسی اعتبار قیاس اگر سور مقدمات یا نتیجه کلی باشد، بالای موضوع علامت مثبت (+) می‌گذاریم و اگر سور جزئی باشد، بالای موضوع علامت منفی (-) می‌گذاریم.

مثال ۱: در قضیه «هر ایرانی آسیایی است»، چون سور قضیه کلی است، همه مصادیق موضوع (ایرانی) مد نظر گوینده است؛ به عبارت دیگر منظور گوینده این است که همه ایرانی‌ها آسیایی هستند. در این شرایط بالای موضوع علامت مثبت (+) می‌گذاریم؛ هر ایرانی + آسیایی است.

مثال ۲: در قضیه «بعضی ایرانی‌ها تهرانی هستند»، چون سور قضیه جزئی است، برخی مصادیق موضوع (ایرانی) مد نظر گوینده است؛ به عبارت دیگر منظور گوینده این است که برخی از ایرانی‌ها تهرانی هستند و با بقیه کاری ندارد. در این شرایط بالای موضوع علامت منفی (-) می‌گذاریم؛ بعضی ایرانی‌ها- تهرانی هستند.

دامنه مصادیق محمول

نسبت (فعل) در قضا، دامنه مصادیق محمول را مشخص می‌کند؛ یعنی:

- ❖ اگر نسبت قضیه‌ای سالبه باشد، معلوم می‌گردد که همه مصادیق محمول، مورد نظر گوینده است.
- ❖ اگر نسبت قضیه‌ای موجه باشد، نشان می‌دهد که برخی از مصادیق محمول، مورد نظر گوینده است.

در بررسی اعتبار قیاس، اگر نسبت سالبه باشد، بالای محمول علامت مثبت (+) می‌گذاریم و اگر نسبت موجه باشد، بالای محمول علامت منفی (-) می‌گذاریم.

مثال ۱: در قضیه «هیچ ایرانی آفریقایی نیست»، چون فعل قضیه سالبه است، همه مصادیق محمول (آفریقایی) مد نظر گوینده است. در این شرایط بالای محمول علامت مثبت (+) می‌گذاریم؛ هیچ ایرانی آفریقایی + نیست.

مثال ۲: در قضیه «هر ایرانی آسیایی است»، چون فعل قضیه موجه است، فقط برخی از مصادیق محمول (آسیایی) مد نظر گوینده است. در این شرایط بالای محمول علامت منفی (-) می‌گذاریم؛ هر ایرانی آسیایی- است.

+ جمع‌بندی

هر / هیچ الف ب ↓ +	اگر سور کلی (هر - هیچ) باشد ← تمام مصادیق موضوع، منظور جمله است.	دامنه مصادیق موضوع
بعضی الف ب ↓ -	اگر سور جزئی (بعضی) باشد ← تنها بعضی از مصادیق موضوع، منظور جمله است.	
..... الف ب است. ↓ -	اگر نسبت موجه باشد ← محمول جزئی است. (منظور جمله، تنها بعضی از مصادیق محمول است.)	دامنه مصادیق محمول
..... الف ج نیست. ↓ +	اگر نسبت سالبه باشد ← محمول کلی است. (منظور جمله، همه مصادیق محمول است.)	

★ نکته:

در قضایای شخصیته موضوع قضیه همواره یک مصداق مشخص دارد و (+) می‌گیرد. محمول قضیه مانند سایر قضایا است؛ یعنی فعل موجه باشد (-) می‌گیرد و فعل سالبه باشد (+) می‌گیرد.

حالا این که چرا (+) و (-) را وارد بازی کردیم در ادامه مشخص می‌شود. در حال حاضر فقط به این نکته توجه داشته باشید که هرگاه سؤالی درباره شرایط اعتبار قیاس مطرح شد، ابتدا باید همین مثبت و منفی‌ها را در مقدمات و نتیجه مشخص کنید.

اگر گفتی: دامنه مصادیق موضوع و محمول را در قضایای زیر با علامت مثبت و منفی مشخص کنید.

- ۱- هیچ نشخوارکننده‌ای گوشتخوار نیست. ۲- ارگ بم در اثر زمین‌لرزه آسیب دیده است.
- ۳- بعضی گیاهان سمی‌اند. ۴- بعضی شترها دوکوهانه نیستند.
- ۵- هر گیاهی نیازمند شرایط خاصی است. ۶- سد لتیان بزرگ نیست.
- ۷- هیچ فقیری ثروتمند نیست. ۸- بعضی شاعران نویسنده نیستند.

پاسخ: ۱- هیچ نشخوارکننده‌ای + گوشتخوار + نیست. ۲- ارگ بم + در اثر زمین‌لرزه آسیب دیده - است. ۳- بعضی گیاهان - سمی - اند. ۴- بعضی شترها - دوکوهانه + نیستند. ۵- هر گیاهی + نیازمند شرایط خاصی - است. ۶- سد لتیان + بزرگ + نیست. ۷- هیچ فقیری + ثروتمند + نیست. ۸- بعضی شاعران - نویسنده + نیستند.

خب! بعد از یک مقدمه طولانی برویم سراغ بررسی این سه شرط. توجه داشته باشید که در صورتی که هر یک از این شرط‌ها وجود نداشته باشد، قیاس نامعتبر است و دیگر نیازی به بررسی سایر شرط‌ها وجود ندارد؛ پس برای معتبر دانستن یک قیاس باید هر سه شرط زیر در آن وجود داشته باشد:

الف) شرط اول: حداقل یکی از مقدمات موجب باشد؛ یعنی هر دو مقدمه سالبه نباشند.

مثال ۱: مقدمه اول: بعضی الف ب نیست. / مقدمه دوم: هیچ ب ج نیست.

مثال ۲: مقدمه اول: هیچ اسبی بالدار نیست. / مقدمه دوم: هیچ بالداری سم‌دار نیست.

در مثال‌های بالا می‌بینیم که هر دو مقدمه سالبه است و شرط اول رعایت نشده؛ بنابراین قیاسمان نامعتبر است.

ب) شرط دوم: حد وسط حداقل در یکی از مقدمات دارای علامت مثبت باشد. به عبارت دیگر حد وسط در هر دو مقدمه علامت منفی نداشته باشد.

مثال ۱: مقدمه اول: هر الف + ب - است. / مقدمه دوم: بعضی ب - ج - است.

مثال ۲: مقدمه اول: هر پرنده‌ای + حیوان - است. / مقدمه دوم: بعضی حیوانات - آبی - هستند.

در مثال‌های بالا می‌بینیم که حد وسط در هر دو مقدمه منفی است؛ بنابراین قیاسمان نامعتبر است.

پ) شرط سوم: اگر موضوع یا محمول در نتیجه دارای علامت مثبت باشند، در مقدمات نیز باید دارای علامت مثبت باشند.

مثال ۱: مقدمه اول: هر الف + ب - است. / مقدمه دوم: هر ج + الف - است. / نتیجه: هر ب + ج - است.

در این مثال می‌بینیم که موضوع نتیجه (ب) در قضیه نتیجه علامت مثبت دارد، اما در مقدمه اول علامت منفی دارد؛ بنابراین قیاسمان نامعتبر است.

مثال ۲: مقدمه اول: بعضی الف - ب + نیست. / مقدمه دوم: بعضی ب - ج - است. / نتیجه: بعضی الف - ج + نیست.

در این مثال می‌بینیم که محمول نتیجه (ج) در قضیه نتیجه علامت مثبت دارد، اما در مقدمه دوم علامت منفی دارد؛ بنابراین قیاسمان نامعتبر است.

کمی عمیق‌تر: اگر موضوع یا محمول در نتیجه علامت منفی داشته باشند، آن‌ها را بررسی نمی‌کنیم؛ در واقع هنگام بررسی اعتبار یک قیاس به موضوع یا محمولی که در نتیجه منفی‌اند، کاری نداریم.

مثال: هر الف + ب - است. / هر ب + ج - است. / پس: بعضی الف - ج - است.

در مثال بالا هم موضوع و هم محمول، در نتیجه قیاس منفی است: «بعضی الف - ج - است». در این قیاس به سراغ بررسی شرط سوم نمی‌رویم و همین که شرط اول و دوم رعایت شده باشند، کافی است. به عبارت دیگر، اگر جزئی از نتیجه منفی گرفته باشد، فرقی نمی‌کند که در مقدمات منفی داشته باشد یا مثبت، در هر حال شرط سوم در مورد آن جزء برقرار است.

مثال: به مثال‌های ۱ و ۲ قسمت قانون نتیجه قیاس برگردید و گام ۴ را در مورد آن‌ها بررسی کنید تا متوجه شوید چگونه شرط سوم اعتبار در تعیین کمیت نتیجه نقش آفرینی می‌کند.

چند نکته: ۱ در بررسی اعتبار یک قیاس، نیازی به دانستن شکل آن قیاس نیست.

۲ «شرط اول برای نتیجه‌گیری از قیاس» را با «شرط اول اعتبار» اشتباه نگیرید. شرط اول برای نتیجه‌گیری همان تکرار حد وسط است، در حالی که شرط اول اعتبار این است که حداقل یکی از مقدمات موجب باشد. البته هر دوی این شرط‌ها برای معتبر بودن یک قیاس لازم‌اند، ولی در نام‌گذاری، کتاب درسی نام یکی را شرط اول نتیجه‌گیری گذاشته است و نام دیگری را شرط اول اعتبار می‌داند.

۳ هنگامی که نتیجه یک قیاس ذکر نشده باشد از «منتج یا عقیق بودن» آن قیاس سخن می‌گویند و هنگامی که نتیجه یک قیاس ذکر شده باشد از «معتبر یا نامعتبر بودن» آن سخن می‌گویند. در روندی که ما برای تشخیص اعتبار یا منتج بودن یک قیاس طی می‌کنیم، تفاوتی وجود ندارد و تنها فرق این است که اگر نتیجه را نداده بودند، خودمان طبق قانون نتیجه آن را می‌نویسیم، ولی اگر داده بودند، بررسی می‌کنیم تا مطمئن شویم قانون نتیجه رعایت شده باشد. نام شرایط نتیجه‌گیری معتبر از قیاس را باید بلد باشید (شرط اول برای نتیجه‌گیری یا تکرار حد وسط، قانون نتیجه، شرط اول، شرط دوم و شرط سوم اعتبار)

اگر گفتی: الف) دلیل نامعتبر بودن قیاس‌های زیر را مشخص کنید.

- ۱- هیچ یک از شیرینی‌خورها لاغر نیستند. / بعضی سیگاری‌ها شیرینی‌خور نیستند. / پس: بعضی از سیگاری‌ها لاغر نیستند.
- ۲- رستم شیر است. / شیر در بیشه زندگی می‌کند. / پس: رستم در بیشه زندگی می‌کند.
- ۳- برخی از کاغذها سفیدند. / برخی از سفیدها برف‌اند. / پس: برخی از کاغذها برف‌اند.
- ۴- عقل فعال، خداوند است. / واجب‌الوجود، عقل فعال است. / پس: خداوند واجب‌الوجود است.

۱- بعضی الف ب است. هر ج ب است. ∴ بعضی الف ج است.	۲- بعضی الف ب است. بعضی ج ب است. ∴ بعضی الف ج است.	۳- بعضی الف ب است. هیچ ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.	۴- بعضی الف ب است. بعضی ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.
۵- هیچ الف ب نیست. هر ج ب است. ∴ هیچ الف ج نیست.	۶- هیچ الف ب نیست. بعضی ج ب است. ∴ بعضی الف ج نیست.	۷- هیچ الف ب نیست. هیچ ج ب نیست. ∴ هیچ الف ج نیست.	۸- هیچ الف ب نیست. بعضی ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.
۹- بعضی الف ب نیست. هر ج ب است. ∴ بعضی الف ج نیست.	۱۰- بعضی الف ب نیست. بعضی ج ب است. ∴ بعضی الف ج نیست.	۱۱- بعضی الف ب نیست. هیچ ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.	۱۲- بعضی الف ب نیست. بعضی ج ب نیست. ∴ بعضی الف ج نیست.

✓ **پاسخ: الف) ۱-** هر دو مقدمه سالبه هستند؛ بنابراین شرط اول اعتبار قیاس را ندارد و نامعتبر است. ۲- منظور از «شیر» در دو مقدمه متفاوت است؛ بنابراین تکرار معنایی حد وسط صورت نگرفته است و مغالطه عدم تکرار حد وسط رخ داده است (توجه کنید که در صورت وجودداشتن شرطهای مربوط به حد وسط و قانون نتیجه، اصلاً لازم نیست به سراغ شرایط اعتبار قیاس برویم). ۳- «سفید» حد وسط است و در هر دو مقدمه دارای علامت منفی است و شرط دوم اعتبار قیاس را ندارد؛ پس قیاس نیز نامعتبر است. ۴- موضوع نتیجه (خداوند) دارای علامت مثبت است (زیرا طبق مطالب درس ۶، این قضیه چون یک قانون است، پس سور آن باید کلی در نظر گرفته شود)، اما در مقدمه اول دارای علامت منفی است. ۵- نامعتبر (حد وسط در هر دو مقدمه منفی است). ۶- نامعتبر (حد وسط در هر دو مقدمه منفی است). ۷- نامعتبر (محمول نتیجه (ج) در نتیجه مثبت و در مقدمه دوم منفی است). ۸- نامعتبر (محمول نتیجه (ج) در نتیجه مثبت و در مقدمه دوم منفی است). ۹- معتبر (محمول نتیجه (ج) در نتیجه مثبت و در مقدمه دوم منفی است). ۱۰- نامعتبر (محمول نتیجه (ج) در نتیجه مثبت و در مقدمه دوم منفی است). ۱۱- نامعتبر (محمول نتیجه (ج) در نتیجه مثبت و در مقدمه دوم منفی است). ۱۲- نامعتبر (هر دو مقدمه سالبه است). (توجه کنید که در تمرین (ب) تمام قیاس‌ها از شکل دوم انتخاب شده‌اند. مناسب است که برای تسلط بیشتر شما خودتان مثال‌هایی از شکل اول، سوم و چهارم هم بزنید و اعتبار یا عدم اعتبار آن‌ها را تعیین کنید.)

مختصر و مفید

- ◆ قیاس اقترانی قیاسی است که اجزای نتیجه در میان مقدمات آن پخش شده‌اند.
- ◆ به جزء مشترک میان دو مقدمه «حد وسط» می‌گویند. پس از حذف کردن حد وسط، موضوع نتیجه از مقدمه اول و محمول نتیجه از مقدمه دوم به دست می‌آید.
- ◆ براساس جایگاه حد وسط، چهار شکل قیاس اقترانی تشکیل می‌شود.
- ◆ شرط اول برای نتیجه‌گیری از یک قیاس، تکرار حد وسط به صورت لفظی و معنایی است. در صورتی که از قیاسی که حد وسط در آن تکرار نشده است، نتیجه‌گیری شود، فرد دچار مغالطه «عدم تکرار حد وسط» می‌شود.
- ◆ اگر یکی از مقدمات استدلال یا هر دو سالبه باشد، نتیجه استدلال نیز سالبه خواهد بود.
- ◆ در قضایای سالبه همه مصادیق محمول (+) و در قضایای موجهه برخی از مصادیق محمول (-) مورد نظر گوینده‌اند.
- ◆ در قضایای کلیه همه مصادیق موضوع (+) و در قضایای جزئیه برخی از مصادیق موضوع (-) مورد نظر گوینده است.
- ◆ برای آن که قیاسی معتبر باشد، باید علاوه بر تکرار شدن حد وسط و رعایت شدن قانون نتیجه، این سه شرط نیز درباره آن صادق باشد: ۱) هر دو مقدمه سالبه نباشد. ۲) حد وسط در هر دو مقدمه علامت منفی نداشته باشد. ۳) هر کدام از موضوع یا محمول که در نتیجه علامت مثبت داشتند، در مقدمات نیز علامت مثبت داشته باشند. (ولی لازم نیست موضوع و محمولی که در نتیجه علامت منفی دارند، در مقدمات نیز منفی داشته باشند.)

از نگاه طراح

ولی درست نیست که: (گزینه انحرافی)	درست است که: (گزینه جواب)
قیاس اقترانی استدلالی است که نتیجه درون یکی از مقدمات آمده است.	قیاس اقترانی استدلالی است که نتیجه درون دو مقدمه پخش شده است.
مقدمه اول قیاس اقترانی مقدمه‌ای است که ابتدا ذکر شود و مقدمه دوم پس از آن می‌آید.	مقدمه اول قیاس اقترانی مقدمه‌ای است که موضوع نتیجه در آن ذکر شده است و مقدمه دوم مقدمه‌ای است که محمول نتیجه در آن آمده است.
براساس موجهه یا سالبه و کلیه یا جزئی بودن مقدمات، شکل‌های قیاس اقترانی معین می‌شوند.	براساس جایگاه حد وسط، شکل‌های مختلف قیاس اقترانی تعیین می‌شوند.
شرط اول برای نتیجه‌گیری از یک قیاس، موجه‌بودن حداقل یکی از مقدمات است.	شرط اول برای نتیجه‌گیری از یک قیاس، تکرار حد وسط (به صورت لفظی و معنایی) است.
شرط اول اعتبار: هر دو مقدمه موجهه باشند.	شرط اول اعتبار: هر دو مقدمه سالبه نباشند.
شرط دوم اعتبار: حد وسط در هر دو مقدمه علامت مثبت داشته باشد.	شرط دوم اعتبار: حد وسط در هر دو مقدمه علامت منفی نداشته باشد.
شرط سوم اعتبار: اگر موضوع یا محمول نتیجه علامت مثبت داشته باشد، باید در مقدمات نیز دارای علامت مثبت باشد.	شرط سوم اعتبار: اگر موضوع یا محمول نتیجه علامت مثبت داشته باشد، باید در مقدمات نیز دارای علامت مثبت باشد.
اگر یکی از مقدمات موجهه باشد، نتیجه نیز موجهه خواهد بود.	اگر یکی از مقدمات سالبه باشد، نتیجه نیز سالبه خواهد بود.
اگر یکی از مقدمات سالبه باشد، نتیجه قیاس نیز سالبه است، اما برعکس آن صحیح نمی‌باشد.	اگر نتیجه قیاس سالبه باشد، قطعاً یکی از مقدمات نیز سالبه است.

از نگاه طراح

درست است که: (گزینۀ جواب)	ولی درست نیست که: (گزینۀ انحرافی)
علیت یکی از کهن‌ترین مسائل فلسفی است. شاید نخستین مسئله‌ای باشد که ذهن انسان را به خود مشغول کرده است. کلمه «چرا» بازتابی از درک رابطه علیت است.	هیچ مسئله فلسفی به اندازه علیت قدمت ندارد. علیت قطعاً نخستین مسئله‌ای است که ذهن بشر را مشغول کرده است. کلمه «چرا» بازتابی از رابطه علیت است.
همۀ علوم نتیجه علت‌یابی انسان است. بدون اصل علیت و سنخیت هیچ علمی وجود نخواهد داشت.	علمی که نتیجه علت‌یابی انسان نباشند، بسیار نادرند. بدون اصل علیت و سنخیت فقط علوم غیر تجربی ممکن خواهند بود.
وجود معلول وابسته به رابطه علی با علت است. رابطه علیت یک رابطه وجودی است و بین دو موجود مستقل برقرار نیست. برقراردن رابطه علیت، فرع بر وجود دو طرف رابطه نیست.	رابطه علیت وابسته به دو طرف رابطه است. رابطه علیت بین دو موجود مستقل ایجاد می‌شود. برقراردن رابطه علیت، قائم به وجود دو طرف رابطه است.
اکثر تجربه‌گرایان رابطه علیت را عینی و ناشی از توالی پدیده‌ها می‌دانند. (همه به غیر از هیوم و پیروانش)	همۀ تجربه‌گرایان رابطه علیت را عینی و ناشی از توالی پدیده‌ها می‌دانند.
دکارت علیت را عقلی و فطری می‌دانست ولی ابن سینا گرچه عقلی‌بودن آن را می‌پذیرفت ولی با فطری‌بودن آن مخالف بود.	دکارت و ابن سینا نظر مشابهی درباره منشأ پذیرش درک رابطه علیت داشتند.
ابن سینا براساس اصل بدیهی عقلی «امتناع اجتماع نقیضین»، اصل علیت را ثابت کرد.	ابن سینا با اثبات اصل عقلی «امتناع اجتماع نقیضین»، توانست اصل علیت را نیز ثابت کند.
ابن سینا و هیوم هر دو علیت واقعی را از طریق تجربه غیر قابل شناخت می‌دانند. ابن سینا علیت واقعی را از طریق عقل محض قابل شناخت می‌داند، در حالی که هیوم معتقد است علیت واقعی را نمی‌توان شناخت. هیوم معتقد است علیت ذهنی مبتنی بر تجربه در ذهن تداعی می‌شود و انعکاس پیدا می‌کند.	ابن سینا برخلاف هیوم علیت واقعی را غیر قابل شناخت از طریق تجربه می‌داند. ابن سینا علیت واقعی را از طریق عقل محض قابل شناخت می‌داند، در حالی که هیوم معتقد است علیت واقعی را تنها از طریق تداعی و انعکاس ذهنی مبتنی بر تجربه می‌توان شناخت. هیوم معتقد است علیتی که مردم از آن سخن می‌گویند از طریق تجربه وارد ذهن نشده است.
مبنای تحقیقات علمی و پشتوانۀ عقلی نظم جهان، اصل سنخیت است. طبق اصل سنخیت، هم هر علتی معلول خاص دارد و هم هر معلولی از علت خاص پدید می‌آید.	مبنای تحقیقات علمی و پشتوانۀ عقلی نظم جهان، اصل وجوب علی و معلولی است. طبق اصل سنخیت، هر معلولی از علت خاص پدید می‌آید و طبق اصل وجوب علی و معلولی، هر علتی معلول خاص دارد.
اصل وجوب علی و معلولی، یعنی هر علتی ضرورتاً معلول خود را ایجاد می‌کند. طبق اصل وجوب علی و معلولی، تا چیزی واجب‌الوجود بالغیر نشود، ایجاد نخواهد شد.	اصل وجوب علی و معلولی، یعنی هر معلولی ضرورتاً علتی دارد. طبق اصل وجوب علی و معلولی، به محض این‌که چیزی ایجاد شود، واجب‌الوجود بالغیر خواهد شد.
نتیجۀ اصل علیت ارتباط و پیوستگی میان هر شیء و منشأ آن است. نتیجۀ اصل وجوب‌بخشی علت به معلول، قانونمندی در نظام هستی است. نتیجۀ اصل سنخیت، هم‌سنخ بودن همه اشیا است. نتیجۀ اصل سنخیت، حتمیت ایجاد معلولی خاص از علتی خاص است، به نحوی که محال است آن علت باشد و معلولش پدید نیاید.	نتیجۀ اصل علیت ارتباط و پیوستگی میان همه اشیا عالم است. نتیجۀ اصل وجوب‌بخشی علت به معلول، قانونمندی در نظام هستی است. نتیجۀ اصل سنخیت، هم‌سنخ بودن همه اشیا است. نتیجۀ اصل سنخیت، حتمیت ایجاد معلولی خاص از علتی خاص است، به نحوی که محال است آن علت باشد و معلولش پدید نیاید.

درس چهارم : کدام تصویر از جهان؟

دورنما: در درس گذشته با علیت و فروع آن آشنا شدیم. در این درس، درباره معانی «اتفاق» و «تصادف» صحبت خواهیم کرد. باور به علیت و فروع آن، سبب انکار برخی معانی اتفاق خواهد شد و جهان را در ذهن ما به صورت مجموعه‌ای پیوسته، دارای نظام حتمی، قانونمند و هدفمند تصویر خواهد کرد.

اتفاق

گاهی بعد آزمون‌های تستی از بچه‌ها می‌پرسیم: «آزمون را چه طور دادید؟» بعضی می‌گویند: «نمی‌دانیم؛ فکر می‌کنیم ۸۰ درصد زده باشیم» ولی بعد که نتیجه آزمون می‌آید می‌بینیم مثلاً فقط ۴۰ درصد زده‌اند! دلیل را که جویا می‌شوم می‌گویند: «آقا بدشانسی آوردیم!» منظورشان این است که تعداد قابل توجهی از تست‌ها را **شانسی** زدیم و امیدوار بودیم **اتفاقاً** گزینه درست را انتخاب کرده باشیم ولی از بد **حادثه** بخت با ما یار نبود و شد آن‌چه نباید می‌شد. به نظر شما «شانس»، «اتفاق»، «حادثه» و کلماتی از این دست تا چه حد واقعیت دارند؟

جالب است بدانید فیلسوفان و دانشمندان هم گاهی نظریاتی ارائه کرده‌اند که می‌توان از آن‌ها «اتفاق» و «تصادف» را برداشت کرد. ما به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ **نمونه اول:** نظریۀ تشکیل تصادفی عناصر از **دموکریتوس فیلسوف:**

دموکریتوس فیلسوف یونان باستان بود. او معتقد بود **ماده اولیه** تشکیل‌دهنده جهان، ذرات ریز **تجزیه‌ناپذیر** و **غیر قابل تقسیم** هستند. او این ذرات را **اتم** نامید. از نظر دموکریتوس فضا و مکان، **غیرممتاهی** است یعنی هر چه در آن جلو برویم به پایان و انتهای آن نمی‌رسیم. اما دموکریتوس چه چیزی را اتفاقی می‌دانست؟

۱- در زبان فارسی کلمه «اتفاق» به معنای **مصدری** «رخدادن» هم به کار می‌رود؛ مثلاً می‌گوییم: «فلان حادثه دیروز اتفاق افتاد». این معنای «اتفاق» در این درس مورد نظر نیست.

از نظر دموکریتوس، اتم‌ها از ازل در فضای نامتناهی به طور سرگردان و بی‌هدف در حرکت بوده‌اند و گاهی هم به هم برخورد می‌کرده‌اند. همین برخورد اتفاقی اتم‌ها باعث شد ذراتی که هم‌اندازه و هم‌شکل بوده‌اند گرد هم آمده و عناصر اصلی عالم طبیعت را تشکیل داده‌اند؛ یعنی برخورد اتفاقی ذرات سرگردان، سبب پیدایش عناصر و اشیای فعلی در جهان شده است.

۲ نمونه دوم: نظریه تحول تصادفی جانداران از برخی زیست‌شناسان:

از نظر برخی زیست‌شناسان از زمان پیدایش حیات بر روی زمین، اندام انواع جانداران همواره به صورت تصادفی و اتفاقی در حال تغییر و تحول است. از این تحولات، انواع جدیدی از جانداران پدید می‌آید. مثلاً اندام ماهی‌ها دچار تحول شده و دوزیستان ایجاد شده‌اند. هم‌چنین اندام دوزیستان در اثر تحولات تصادفی تبدیل به خزندگان، پرندگان و سپس پستانداران شده است. هر نوعی از پستانداران هم به مرور زمان دچار تحولاتی می‌شود و نوع جدیدی را ایجاد می‌کند. مثلاً می‌گویند که احتمالاً انسان از تحول نوع خاصی از شامپانزه به وجود آمده است.

حال سؤال این است که اگر این تحولات اتفاقی و تصادفی است، پس چگونه تحولات تدریجی انواع جانداران همواره رو به تکامل بوده است؟ مثلاً چرا انسان که بعد از میمون پدید آمده، نوع کامل‌تری از میمون است؟ این گروه از زیست‌شناسان می‌گویند که در واقع تحولات تدریجی اندام جانداران رو به سوی تکامل نبوده و گونه‌های ناقص و کامل بسیار زیادی از جانداران تا به حال پدید آمده است. ولی بیشتر این گونه‌ها در اثر ناسازگاری اندام‌ها و اعضای بدنشان با محیط زندگی، از بین رفته‌اند. اما در این بین تعدادی از گونه‌های جانداران هم بوده‌اند که تغییرات تصادفی اندام‌هایشان «اتفاقاً» سازگار با محیط زیست بوده است. این انواع جانداران توانسته‌اند به بقای خود بر روی کره زمین ادامه دهند و رشد کنند و تکثیر شوند.

نتیجه این که اگر می‌بینیم در بین جانداران تکاملی از جهت زیستی وجود دارد، عامل این تکامل اتفاقی بوده است، نه این که از ابتدا تحولاتی که به تکامل انجامیده‌اند با هدف و غایت تکامل رخ داده باشند. پس به طور خلاصه: فقط آن دسته از جانداران که تغییرات اندامی‌شان «اتفاقاً» سازگار با محیط بوده است، به حیات خود ادامه داده و رشد کرده‌اند و اگر در این میان تکاملی رخ داده، اتفاقی بوده است.

۳ نمونه سوم: نظریه مه‌بانگ از برخی دانشمندان (فیزیکدانان):

برخی دانشمندان احتمال داده‌اند که شروع گسترش تدریجی این میلیاردها کهکشان از یک انفجار بزرگ بوده است. آنان نام این انفجار را «مه‌بانگ» (بیگ‌بنگ) گذاشته‌اند. بیان این دانشمندان به گونه‌ای است که مفهوم «اتفاق» را به ذهن متبادر می‌کند. زیرا ما در ابتدا توقع نداریم بعد از یک انفجار، ذراتی که به اطراف پراکنده می‌شوند به صورت حساب‌شده و منظم، هر کدام به سمت خاصی بروند و سازه‌های منسجمی را پدید بیاورند (این مثل اینه که ما به مقدار شن، ماسه، سیمان، گچ و آهن روی هم بریزیم و زیرشون یک دینامیت کار بنذاریم و منفجر کنیم و بعد انفجار ببینیم یک آپارتمان چهار طبقه درست شده! طبیعتاً اگر به همین اتفاقی پیفته که البته اصلاً توقع نداریم پیفته، می‌گیم این آپارتمان تصادفی و اتفاقی ساخته شده).

بنابراین بیان این گروه از دانشمندان در مورد نظریه احتمالی مه‌بانگ، سبب شده است که برخی تصور کنند پیدایش این جهان، اتفاقی و بدون علت بوده است. یعنی تصور کرده‌اند که ماده این جهان از ابتدا وجود داشته و تنها با یک انفجار، شروع به گسترش کرده است. لذا این افراد نیازی به یک آفریدگار حکیم یا علت هستی‌بخش نمی‌بینند که جهان را پدید آورده باشد.

فلسوفان و دقت در مفاهیم عامیانه مثل «اتفاق» و «شانس»:

یکی از اقدامات مؤثر و مهم فیلسوفان، دقت در مفاهیم عامیانه (همچون اتفاق و شانس) است. فیلسوفان گاهی نشان می‌دهند آن چه مردم از این مفاهیم درک می‌کنند، نادرست است یا هیچ مصداقی در عالم واقعیت ندارد و گاهی هم نشان می‌دهند می‌توان از این مفاهیم عامیانه معنایی دقیق‌تر و عمیق‌تر فهمید که بدون تحلیل فلسفی، آن معنا آشکار نمی‌شود. بنابراین:

فیلسوف در مواجهه با مفاهیم عامیانه یک اقدام مؤثر و مهم دارد: دقت در مفاهیم عامیانه

نتیجه نقد و تصحیح مفاهیم عامیانه
تعمیق مفاهیم عامیانه

ابن سینا و دقت در معنای اتفاق و شانس

مهم‌ترین کتاب فلسفی ابن سینا، «الهیات شفا» نام دارد. ابن سینا در این کتاب هم درباره «اتفاق» و هم درباره «شانس» صحبت کرده است. او تلاش کرده است نظر مردم را درباره این مفاهیم تصحیح کند. جالب است بدانید که امروزه مفهوم «اتفاق» نه تنها نزد عامه مردم بلکه بر زبان برخی دانشمندان نیز جاری می‌شود. این سبب می‌شود وظیفه دقت در این مفهوم برای فیلسوف جدی‌تر شود.

چون ۱ مفاهیم «اتفاق» و «شانس» نزد عامه مردم کاربرد دارد. ۲ و به خصوص که مفهوم «اتفاق» امروزه بر زبان برخی دانشمندان هم جاری می‌شود.

وظیفه فیلسوف دقت در مفاهیم عامیانه و علمی است
لازم است در ادامه بحث علیت، به مفهوم اتفاق نظر کنیم و از جنبه فلسفی درباره آن بحث کنیم.

آه گفتی: گزینه درست را انتخاب کنی.

۱- دقت در مفاهیم عامیانه:

- الف) نقش مهمی در فهم مفاهیم تخصصی دارد.
- ب) از اقدامات مهم و مؤثر فیلسوفان است.
- هدف ابن سینا از بحث درباره مفاهیم اتفاق و شانس چیست؟
- الف) نظر مردم درباره مفاهیم عامیانه تغییر یابد.
- ب) فهم مردم از شانس و اتفاق اصلاح شود.
- کدام گزینه از دلایلی که لازم است مفهوم اتفاق را بررسی فلسفی کنیم، محسوب نمی‌شود؟
- الف) اتفاق مشترک لفظی برای چند مفهوم مختلف است.
- ب) وظیفه فیلسوف دقت در چنین مفاهیمی است.

پاسخ: ۱- ب ۲- ب ۳- الف

معانی اتفاق و بررسی آن‌ها

اتفاق چهار معنا دارد. سه معنای اول آن مورد نظر فیلسوفان است و از نظر ما و فیلسوفان مسلمان همگی محال و ممتنع هستند. یعنی «اتفاق» با هیچ کدام از این سه معنا در عالم واقعی وجود ندارد. اما معنای چهارم، معنایی است که در گفتار روزمره به کار می‌رود و درست هم هست و تناقضی با محال بودن معنای فلسفی اتفاق ندارد.^۱

معنای اول اتفاق: انکار اصل علیت یا اصل وجوب علی

معنای اول اتفاق این است که میان علت و معلول آن، رابطه ضروری وجود نداشته باشد. یعنی اگر معلول موجود باشد ممکن است علتی وجود نداشته باشد، یا اگر علت وجود داشته باشد ممکن است معلول وجود نداشته باشد (یعنی یا نقض اصل علیت است یا نقض اصل وجوب علی و معلولی). بنابراین اگر یک حادثه بی‌علت رخ بدهد، یک اتفاق رخ داده است. مثلاً اگر یک روز صبح از خواب بیدار شویم و ببینیم بدون هیچ علتی، خودبه‌خود روی سرمان یک درخت کاج سبز شده است یا انگشتان دستان تبدیل به سوسیس شده‌اند، اتفاقی به معنای اول رخ داده که اصل علیت را نقض کرده است. همچنین اگر پنبه و آتش را کنار هم بگیریم و هیچ مانعی هم برای سوختن پنبه نباشد ولی باز پنبه آتش نگیرد، با نقض اصل وجوب، یک اتفاق به معنای اول رخ داده است. مثال دیگر این است که یک تکه سنگ را رها کنیم و هیچ مانعی هم برای تاثیر جاذبه زمین بر آن و سقوط کردنش نباشد ولی همین‌طور بین زمین و هوا معلق باقی بماند. این یعنی وزن که علت وجوب‌بخش به سقوط است وجود داشته باشد ولی معلول که سقوط کردن است، رخ ندهد. این هم یک اتفاق به معنای اول است.

+ جمع‌بندی معنای اول اتفاق:

اتفاق یعنی میان حوادث جهان و پدیده‌های آن هیچ رابطه ضروری نیست. به عبارت دیگر، اتفاق یعنی وجود معلول بدون علت (نقض اصل علیت) یا وجود علت بدون معلول (نقض اصل وجوب علی و معلولی). پس به علت از دو جهت می‌شود نگاه کرد:

اگر «اتفاق» به معنای اول را درست بدانیم، یکی از این دو جهت یا هر دوی آن‌ها نقض می‌شوند.

- ۱ از جهت معلول ← این که معلول حتماً به علت نیاز دارد ← اصل علیت
- ۲ از جهت علت ← این که اگر علت موجود باشد، حتماً معلول هم موجود خواهد بود ← اصل وجوب

بررسی معنای اول اتفاق:

هیچ فیلسوفی این معنا از اتفاق را به طور صریح نپذیرفته و دارای مصداق واقعی نمی‌داند؛ یعنی فیلسوفان معمولاً چنین اتفاقی را انکار می‌کنند و می‌گویند از طرفی هر معلولی نیاز به علت دارد و نمی‌تواند بدون علت موجود شود. از طرف دیگر، هر علت کاملی هم معلول خود را به وجود خواهد آورد.

کمی عمیق‌تر شاید به ذهنتان برسد که در درس قبل گفتیم هیوم منکر اصل علیت است و لذا او فیلسوفی است که معنای اول اتفاق را به طور صریح قبول دارد. ولی باید توجه داشته باشیم که هیوم تنها درک رابطه علیت و رابطه ضروری میان علت و معلول را انکار می‌کرد. ولی این طور نیست که هر چیزی را درک نمی‌کنیم لزوماً واقعیت نداشته باشد. از نظر هیوم آن علیتی که ما می‌فهمیم قطعاً امری ذهنی است و واقعیت ندارد ولی در مورد این که آیا در عالم واقع علیت دیگری هست که ما درکش نمی‌کنیم یا چنین علیتی هم نیست، هیوم اظهار نظری نمی‌کند. پس هیوم هم اتفاق به معنای اول را اثبات نکرده است و به طور صریح به آن معتقد نیست. ادعای هیوم این است که چه بسا این علت و معلول‌ها که شناسایی کرده‌ایم، علت و معلول حقیقی نباشند و در نتیجه شاید روزی ببینیم که علت هست ولی معلولش موجود نیست! بنابراین هیوم نه به طور صریح و روشن با معنای اول اتفاق موافق است و نه به طور صریح آن را انکار می‌کند، بلکه فقط احتمال رخ دادن چنین اتفاقی را می‌دهد.

علت تاّمه و علت ناقصه:

برخی از مردم فکر می‌کنند ممکن است در عین وجود علت، معلول پدید نیاید. مثلاً غذا خوردن معلول وجود غذا و وجود انسان است ولی گاهی یک انسان سر سفره می‌نشیند و با این که غذا هم هست، ولی لب به غذا نمی‌زند. پس علت هست ولی معلولش وجود ندارد. آیا این اتفاق به معنای اول نیست؟ برای پاسخ دادن به این سؤال ابتدا لازم است دو اصطلاح را توضیح دهیم: ۱ علت ناقصه ۲ علت تاّمه.

وقتی معلول ناشی از مجموعه چند عامل است که روی هم، علت پدید آمدن آن معلول‌اند، هر یک از عوامل را «علت ناقصه» و مجموعه عوامل را «علت تاّمه» می‌نامند؛ مثلاً میوه سیب معلول عوامل متعددی مثل وجود درخت سیب، آب و هوای مناسب، نور خورشید، آب کافی و خاک مناسب است. بنابراین هر یک از این عوامل «علت ناقصه» برای پدید آمدن سیب هستند. یعنی اگر هر کدام نباشند سیبی هم نیست و اگر فقط یکی از این عوامل باشد باز هم سیب پدید نمی‌آید. مثلاً اگر فقط درخت سیب باشد ولی آب یا نور کافی به آن نرسد، طبیعتاً سیبی هم پدید نمی‌آید. پس می‌توان گفت علت ناقصه شرط لازم برای معلول است ولی شرط کافی نیست. اما «علت تاّمه» برای پدید آمدن سیب، مجموعه این عوامل (یعنی وجود درخت سیب، آب و هوای مناسب، نور خورشید، آب کافی و خاک مناسب) است که اگر همگی با هم موجود باشند، ضرورتاً سیب هم به وجود خواهد آمد. به همین خاطر علت تاّمه هم شرط لازم و هم شرط کافی برای وجود معلول است. بنابراین می‌توان گفت:

– علت تاّمه: مجموعه عواملی که با هم معلول را پدید می‌آورند.

– علت ناقصه: یکی از اجزای علت تاّمه

– اگر علت تاّمه موجود باشد، معلول وجود دارد و برعکس (یعنی اگر معلول موجود باشد، علت تاّمه وجود دارد).

– اگر علت ناقصه موجود باشد، ممکن است معلول وجود داشته باشد و ممکن است وجود نداشته باشد. ولی اگر معلول وجود داشته باشد، علت ناقصه حتماً موجود است (زیرا در این صورت، علت تاّمه وجود دارد و علت ناقصه هم جزئی از علت تاّمه است).

۱- با توجه به این که در تمرینات کتاب درسی، به ترتیب این معانی اهمیت داده شده است (مثلاً گفته معنای دوم اتفاق)، لازم است این معانی را با همین ترتیب یاد بگیریم. به طوری که اگر مثلاً گفتند «معنای سوم اتفاق چه بود»، بتوانید آن را تشخیص دهید.

حالا با توجه به این دو اصطلاح، پاسخ سؤال مورد نظر را می‌دهیم. پاسخ این است که غذا خوردن معلول عوامل مختلفی مثل وجود غذا، وجود انسان، وجود میل به غذا، وجود ابزار خوردن (دست، ظرف، قاشق، دندان و دهان و ...)، اراده انسان و حرکت دست و دهان است. اگر همه این موارد با هم موجود باشند، علت تامه محقق شده و معلول (غذا خوردن) حتماً پدید خواهد آمد. احتمالاً خودتان متوجه جواب سؤال شدید. سؤال کننده گمان کرده همین که انسان سر سفره نشسته و غذا هم هست، علت کامل شده و باید غذا خوردن روی بدهد. ولی این‌ها تنها علل ناقصه هستند و تا همه عوامل از جمله میل به غذا و اراده انسان نباشد، غذا خوردن هم رخ نخواهد داد.

نتیجه این که گاهی ممکن است علتی را که هنوز تامه نشده است، تامه تصور کنیم و گمان کنیم چون معلول آن پدید نیامده پس اتفاق به معنای اول رخ داده است.

در این موارد با توجه به آن اجزایی از علت تامه که هنوز محقق نشده‌اند، می‌توانیم دلیل اشتباه خود را دریابیم. مثلاً اگر شکلات را به کودک بدهیم و او نخورد، این یک اتفاق به معنای اول نیست. زیرا میل و اراده کودک هم باید باشد تا علت، تامه شود و بدون این‌ها طبیعی است که معلول (خوردن شکلات) پدید نیاید.

نکته: وقتی کلمه «علت» به تنهایی به کار رود، مقصود «علت تامه» است (این نکته در تست‌ها هم باید رعایت شود).

معنای دوم اتفاق: انکار سنخیت

فرض کنید به پشت کتکوری از مشاورش بپرسه «چرا پارسل قبول نشدم؟» مشاورش جواب بده «چون شست پای راستتو تو گوش پیت فرو نکرده بودی!» اولین سؤالی که به ذهن اون فرد می‌رسه اینه که: «این دوتا چه ربطی به هم دارن؟» معنای دوم اتفاق، نقض همین اصل سنخیت بین علت و معلول است. یعنی ممکن است از هر علتی هر معلولی صادر شود (نه لزوماً معلولی که با آن علت سنخیت دارد). به عبارت دیگر، تناسبی بین اشیا و آثار آن‌ها وجود نخواهد داشت (مثلاً آتش سرد می‌کند و خورشید تاریکی می‌دهد و ...).

بررسی معنای دوم اتفاق:

در مورد امکان تحقق این معنا از اتفاق نیز بین فیلسوفان اختلاف نظر هست. البته چون اتفاق به این معنا نفی سنخیت میان علت و معلول را به دنبال دارد، از نظر بسیاری از فیلسوفان، از جمله ابن سینا، ملاصدرا، علامه طباطبایی و برخی فیلسوفان اروپایی امکان‌پذیر نیست. سخن این دسته از فیلسوفان این است که اگر کسی واقعاً سنخیت میان علت و معلول را انکار کند، چه می‌شود؟ یعنی کسی که واقعاً معتقد باشد هر چیزی از هر چیزی ایجاد می‌شود، چگونه زندگی خواهد کرد؟ مثلاً ممکن است من خودم را باد بزنم و این کار سبب شود فیوز برق همسایه بپرد! یا ممکن است از بینی شما خون بیاید فقط چون یک کرم خاکی در آمریکای جنوبی به خود می‌لولد. در این صورت واقعاً دست به هیچ کاری نمی‌توان زد چون هیچ پیش‌بینی مشخصی از نتایج کارهای خود نداریم. کسی که سنخیت را قبول ندارد علاوه بر این که نمی‌تواند هیچ کاری انجام دهد، نمی‌تواند نظم و هماهنگی موجود در طبیعت را نیز تبیین کند و دلیلی برای آن بیاورد. مثلاً نمی‌تواند بگوید وزن اجسام در اثر نیروی جاذبه زمین است. چون این وزن در اثر هر چیز دیگری مثل دمای هوا هم می‌تواند باشد. همچنین نمی‌تواند بگوید لیمو شیرین برای سرماخوردگی مفید است زیرا امکان دارد لیمو شیرین باعث افت دمای بدن تا منهای ۳۷ درجه هم بشود. بنابراین چنین شخصی باید کشف علل پدیده‌ها در دانش‌های مختلف را بیپه‌وده بداند و دیگران را به این کار تشویق نکند.

فیلسوفانی که معنای دوم اتفاق را امکان‌ناپذیر می‌دانند، می‌گویند اگر کسی واقعاً اتفاق به این معنا را بپذیرد، اصل سنخیت را نقض کرده است و در نتیجه:

- ۱) اولاً با نقض اصل سنخیت، هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد.
- ۲) ثانیاً با نقض این اصل، همه علوم بی‌اعتبار می‌شوند و کسی به آن‌ها اعتنا نخواهد کرد.
- ۳) ثالثاً انکار اصل سنخیت، متناقض با یک هستی نظام‌مند و قانونمند است.

معنای سوم اتفاق: انکار غایت‌مندی و هدف‌داری

معنای سوم اتفاق این است که گرچه جهان در حرکت است و نظم خاصی در آن وجود دارد، ولی این حرکت و نظم، غایت و هدف خاص و معینی را دنبال نمی‌کند و باری به هر جهت پیش می‌آید و پیش می‌رود.

این معنا از اتفاق را با یک مثال توضیح می‌دهیم. فرض کنید روزی به یک کارخانه خودروسازی وارد می‌شوید. در آنجا خط تولید یک خودرو را مشاهده خواهید کرد. می‌بینید که قطعات اولیه خودرو همگی از قبل مهیا شده‌اند و در یک مسیر منظم و دقیق به تدریج بر روی یک خودرو نصب می‌شوند، به طوری که در انتهای مسیر یک خودروی کامل با همه امکانات لازم از خط تولید خارج می‌شود. تا این‌جا هنوز اتفاقی به معنای سوم رخ نداده است. اما اگر فردای آن روز به همان کارخانه بروید و ببینید خط تولید برعکس عمل می‌کند، یعنی تمام قطعات خودروهای دیروزی را در یک سیر منظم از هم باز می‌کنند تا خودرو کاملاً به همان قطعات خام اولیه تبدیل شود، حتماً تعجب خواهید کرد! این تعجب شما از نقض اصل علیت یا وجوب یا سنخیت نیست، بلکه از این است که هدف از این کارها را نمی‌فهمید! اگر قرار بود قطعات خودروها را از هم باز کنند خب چرا از اول این قطعات را به هم بستند؟ اگر متوجه شوید کلاً کار این کارخانه همین است یعنی مثلاً روزهای زوج خودرو می‌سازند و روزهای فرد همان خودروها را از هم باز می‌کنند و هیچ خروجی دیگری هم از این کارخانه بیرون نمی‌آید و انگیزه و غرض مخفی دیگری هم در کار نیست، مطمئن خواهید شد که مؤسسين این کارخانه و کارمندان آن هیچ هدف و غایت حکیمانه‌ای را دنبال نمی‌کنند و کورکورانه و بیپه‌وده فقط در پی وقت‌گذرانی هستند. در این صورت اگر به این افراد بگوییم چرا این کار (بازکردن و بستن خودرو) را انجام می‌دهید و به جای آن کار دیگری نمی‌کنید (مثلاً چرا یک روز زمین را نمی‌کنید و فردایش همان حفره‌هایی را که کنده‌اید پر نمی‌کنید؟) پاسخی برای این سؤال نخواهند داشت. زیرا آن‌ها قصد و غرض خاصی ندارند و کاملاً اتفاقی به این کار مشغول شده‌اند. حالا اگر این معنای اتفاقی بودن را در مورد کل حرکات جهان به کار ببریم به همان اتفاق به معنای سوم خواهیم رسید. پس می‌توان گفت: اتفاق یعنی نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان؛ به این معنا که این حرکات و نظام‌ها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی‌روند.

بررسی معنای سوم اتفاق:

روشن است که انسان‌ها کارهای اساسی زندگی خود را این‌گونه بی‌هدف و اتفاقی (به معنای سوم) انجام نمی‌دهند. اما سؤالی که سبب می‌شود اثبات یا نفی اتفاق به معنای سوم نیاز به دقت و تأمل بیشتری داشته باشد، این است که آیا کل تحولات جهان هم اتفاقی به این معنا نیست؟ مگر کل جهان فعل یک موجود با شعور و هدفمند مانند انسان است که در آن اتفاق و بی‌هدفی وجود نداشته باشد؟ شاید کل جریانات موجود در جهان طبیعت کاملاً بدون هیچ غایت معین و خاصی برقرار شده‌اند و وضعیت جهان اتفاقاً به حالت کنونی رسیده است و شاید این وضعیت تا ابد همین‌طور اتفاقی به تحولات خود ادامه دهد. بنابراین روشن است که نظر فیلسوفان درباره هدفمندی کل جهان با اعتقاد آنان به خداوند حکیم کاملاً مرتبط است.

برای توضیح جنبه دیگری از مطلب، وضعیتی متفاوت با وضعیت کارخانه‌ای را که مثال زدیم، تصور کنید. یک کارخانه خودروسازی بسیار موفق را در نظر بگیرید که بهترین خودروهای جهان را تولید می‌کند و بیشترین آمار فروش خودرو را به دست آورده است. اگر در خط تولید این کارخانه تغییری ایجاد شود و مثلاً قطعه‌ای به خودروها اضافه شود، حتماً در جهت بهبود و تکامل خودروها خواهد بود. اما آیا ممکن است به صورت اتفاقی و تصادفی و بدون طراحی و اهداف از پیش معین، یک قطعه را اضافه کنند و منجر به بهبود خودروها شود؟ طبیعتاً چنین چیزی محتمل نیست، بلکه برعکس، چنین کارخانه‌ای قاعداً باید از یک تیم بسیار خبره و متخصص استفاده کند تا با طرح‌ها و اهداف دقیق و از پیش مشخص، دست به تولید یک قطعه جدید بزند. فقط در این صورت است که می‌توان امیدوار بود قطعات تولیدشده جدید، در راستای هدف کارخانه که ارتقای کیفی خودروها بوده است، باشند و باعث تکامل محصولات کارخانه شوند. به همین ترتیب، کل این جهان هم فقط در صورتی می‌تواند در جهت اهداف معینی پدید آمده باشد و تحولات آن منجر به تکامل شوند که آفریننده‌ای حکیم از قبل از پدیدآوردن آن، اهداف معینی برای این جهان در نظر گرفته باشد و اجزای این جهان را به گونه‌ای آفریده باشد که بتوانند مسیر تکامل را طی کنند و به اهداف و غایت‌های از پیش معین، برسند.

نتیجه می‌گیریم که از طرفی، اگر جهان یک آفریننده حکیم داشته باشد، مسلماً این آفریننده کار عبث و بیهوده انجام نخواهد داد بلکه از آفرینش جهان هدف خاصی را دنبال خواهد کرد. در نتیجه تحولات جهان رو به سوی یک غایت و هدف از پیش تعیین‌شده خواهد بود. از طرف دیگر، اگر چنین آفریننده‌ای وجود نداشته باشد، اشیا و حوادث جهان هم که از ابتدا در راستای اهداف خاصی پدید نیامده‌اند، بیهوده و بی‌هدف خواهند بود و اتفاق به معنای سوم پذیرفته خواهد شد. با توجه به این‌که «آفریننده جهان» همان «علت نخستین جهان» (که فیلسوفان آن را «**علةالعلل**»^۱ می‌نامند) است، می‌توان گفت روابط دوطرفه‌ای به شکل زیر برقرار است:

پذیرفتن اتفاق معنای سوم ↔ نفی «آفریننده» یا «علت نخستین جهان» یا «**علةالعلل**»

انکار اتفاق به معنای سوم ↔ قبول «آفریننده» یا «علت نخستین» یا «**علةالعلل**»

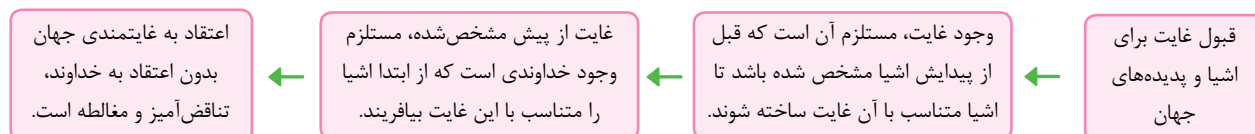
با این حال، این طور نیست که همه فیلسوفان به روابط دوطرفه فوق توجه داشته باشند. لذا فیلسوفان نسبت به معنای سوم اتفاق، سه نظر متفاوت ارائه کرده‌اند:

۱) فیلسوفانی که برای جهان علت نخستین و آفریننده اثبات می‌کنند، معتقدند این نوع اتفاق هم مانند دو معنای اول امکان‌پذیر نیست.
نتیجه دیدگاه دسته اول فیلسوفان (فیلسوفان معتقد به علت نخستین): دسته اول فیلسوفان معتقدند قطعاً همه حرکات و نظام‌های موجود در جهان، هدف و غایت خاص و معین و از پیش تعیین‌شده‌ای دارند و محال است حتی افتادن یک برگ از درخت، بی‌هدف و بیهوده باشد چه برسد به این‌که کل حرکات کهکشان‌ها بیهوده باشد. به عبارت دیگر: جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، به سوی کمال خود در حرکت است و مرحله به مرحله کامل‌تر می‌شود.

۲) فیلسوفانی که به خداوند و علت نخستین معتقد نیستند و این معنای اتفاق را می‌پذیرند.
نتیجه دیدگاه دسته دوم فیلسوفان (فیلسوفان منکر خدا و موافق اتفاق): این گروه حرکات و نظام‌های جهان را بدون غایت و هدف از پیش تعیین‌شده می‌دانند. یعنی هیچ علم و حکمت فراجوانی را قبول ندارند که کل حرکات را به سمت معینی جهت‌دهی کند. از نظر اینان مجموعه هستی از ابتدا به طور اتفاقی به سمت وضعیت کنونی آمده است و از حالا به بعد هم به طور اتفاقی به سمتی دیگر خواهد رفت. بنابراین حتی اگر این جهت‌گیری به سمت کمال هم باشد، این یک کمال‌گرایی اتفاقی است. به عبارت دیگر، این گروه غایت‌مندی زنجیره حوادث را انکار می‌کنند و حتی وجود فرایندهای تکاملی در جهان را امری اتفاقی به حساب می‌آورند که از پیش تعیین‌شده نبوده است.

۳) فیلسوفانی که به خداوند و علت نخستین معتقد نیستند و این معنای اتفاق را هم نمی‌پذیرند.
نتیجه دیدگاه دسته سوم فیلسوفان (فیلسوفان منکر خدا و منکر اتفاق): این گروه هم مانند دسته اول، هدفمندی و تکامل غایت‌مند جهان را قبول دارند. ولی نظر این فیلسوفان مورد نقد قرار گرفته است، زیرا همان‌طور که قبلاً هم توضیح دادیم، قبول غایت برای اشیا و پدیده‌های جهان وقتی منطقاً و عقلاً امکان‌پذیر است که آن غایت، قبل از پیدایش اشیا مشخص شده باشد تا اشیا متناسب با آن هدف و آن غایت، ساخته شده و پدید آمده باشند تا به سوی آن حرکت نمایند و تکامل یابند و چنین غایت و هدفی، بدون قبول خداوند امکان‌پذیر نیست، زیرا فقط یک آفریننده حکیم است که می‌تواند قبل از آفریدن، برای آفریده خود هدفی در نظر بگیرد و پیدایش تصادفی و بدون آفریننده، نمی‌تواند از چنین هدف از پیش معینی برخوردار باشد.

★ نکته: در بین این سه گروه احتمالاً تنها گروه سوم هستند که توجه ندارند انکار معنای سوم اتفاق، مستلزم پذیرش وجود علت نخستین است.



★ **چند نکته:** ۱) نمی‌توان بدون یک علت بالذات یا **علة العلل** (همان خدای ادیان)، این معنا از اتفاق را مردود دانست. یعنی اگر کسی مانند فیلسوفان دسته سوم، بدون اعتقاد به علت نخستین، حوادث جهان را غایتمند بداند حتماً دچار تناقض خواهد شد و می‌توان نشان داد که دلایل او در حقیقت مغالطه هستند. ۲) با این‌که استدلال‌های بیان‌شده ما را به این نتیجه می‌رسانند که پذیرفتن معنای سوم اتفاق، قطعاً باید منجر به نفی «علت نخستین» و «آفریننده» شود و هیچ گروهی از فیلسوفان هم نیستند که معنای سوم اتفاق را بپذیرند، و آفریننده را نیز قبول داشته باشند، اما کتاب درسی می‌گوید «معمولاً» چنین است که پذیرفتن این معنای اتفاق، همراه با عدم پذیرش خداست! این مطلب کتاب درسی احتمالاً از این بابت است که برخی از افراد غیر فیلسوف، مانند داروین هستند که در عین پذیرش تحولات اتفاقی در جهان، خدا را ندارند. این افراد در واقع توجه ندارند که باور آن‌ها به اتفاق با باور دیگر آن‌ها به وجود خداوند، ناسازگار است. ۳) آن اتفاقی که در ابتدای درس از آن سخن گفتیم و از نظریات **دموکریتوس** و برخی **زیست‌شناسان** برداشت می‌شد و از بیان دانشمندان قائلان به **مهبانگ** هم به ذهن برخی از مردم خطور کرده بود، در اصل همین **اتفاق به معنای سوم** است.^۱

معنای چهارم اتفاق: پذیرش پیش‌بینی نداشتن از برخی حوادث

➤ معنای چهارم اتفاق که امری ممکن است، رخ دادن حادثه پیش‌بینی‌نشده برای فرد یا افرادی خاص است. مثلاً وقتی برای تفریح به مسافرت می‌روید و در بین راه یکی از هم‌کلاسی‌های خود را می‌بینید، می‌گویید: «عجب اتفاق جالبی!» یا «چه حسن تصادفی!» این برخورد در واقع و از دید کسی که هم از قبل جزئیات سفر شما را برای مسافرت می‌دانسته و هم از جزئیات سفر دوستان مطلع بوده اصلاً اتفاق و تصادف نیست و کاملاً قابل پیش‌بینی بوده است. ولی نسبت به شما و دوستان که از جزئیات سفر یکدیگر مطلع نبوده‌اید یک اتفاق محسوب می‌شود. در نتیجه این معنا از اتفاق، **نسبی** است. یعنی یک حادثه نسبت به اشخاص خاصی اتفاقی خواهد بود نه نسبت به همه اشخاص یا نسبت به کل تحولات جهان.

➤ **اتفاق** یعنی رخ دادن حوادث **پیش‌بینی‌نشده**. این نوع اتفاق این ویژگی‌ها را دارد:

- ۱) از نظر **همه** فیلسوفان صحیح و ممکن است و کاربرد درستی دارد؛ زیرا با هیچ‌یک از اصول و لوازم علیت مخالف نیست.
- ۲) مربوط به علم ناقص و محدود ما نسبت به حوادث پیرامونی است.
- ۳) امری **نسبی** است یعنی یک حادثه فقط نسبت به اشخاصی که از آن بی‌خبر بوده‌اند، اتفاقی است، نه نسبت به همه.

★ **نکته:** در این معنا از اتفاق، حادثه اتفاقی در حقیقت براساس قاعده علیت و لوازم آن، پدید می‌آید ولی ما که از علل بی‌اطلاعیم آن را اتفاقی می‌پنداریم.

جمع‌بندی جدول اطلاعات مربوط به معنای «اتفاق»:

معنای اتفاق	امکان‌پذیری این معنا	امکان این اتفاق کدام اصول را نقض می‌کند؟	معتقدان به این معنا از اتفاق
۱) نبود رابطه ضروری میان علت و معلول	✗	«علیت» یا «وجوب بخشی علت به معلول»	به طور صریح هیچ کس ^۲
۲) پدید آمدن هر معلولی از هر علتی	✗	«سنخیت میان علت و معلول»	برخی فیلسوفان اروپایی
۳) نبود غایت خاص در حرکات و نظم جهان	✗	«وجود علّة العلل یا علت نخستین»	برخی منکران خدا یا علّة العلل ^۳
۴) رخ دادن حادثه پیش‌بینی‌نشده	✓	-----	همه

★ **چند نکته:** ۱) ضرب‌المثل «گندم از گندم بروید جو ز جو» معنای دوم اتفاق را رد می‌کند. زیرا بدین معناست که از هر علتی هر معلولی صادر نمی‌شود. ۲) شعر زیر **معنای سوم اتفاق** را انکار می‌کند. زیرا جهت‌گیری تحولات جهان را به سمت کمال معینی تصویر می‌کند.

از جمادی مُردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک پر و سر

آنکه گفتی: الف) هر یک از عبارتهای زیر، نشان‌دهنده کدام یک از معنای «اتفاق» است؟

- ۱- این معنای اتفاق حتماً با وجود علت نخستین در تناقض است.
- ۲- این معنای اتفاق علیت و فروع آن را نفی نمی‌کند.
- ۳- مبنای تمام تحقیقات علمی دانشمندان را زیر سؤال می‌برد.
- ب) هر یک از موارد سمت راست به کدام یک از عبارتهای سمت چپ اشاره دارد؟
 - ۱- معلول بر اثر وجود علت ناقصه به وجود آمده است.
 - ۲- علت تامه موجود است، اما معلول پدید نیامده است.
 - ۳- با این‌که علت ناقصه موجود شده است، اما معلول پدید نیامده است. (پ) معنای اول اتفاق پذیرفته شده است.

✓ **پاسخ:** الف) ۱- سوم ۲- چهارم ۳- دوم / ب) ۱- پ ۲- ب ۳- الف

۱- همان‌طور که گفتیم اصلی‌ترین معنای اتفاق که در سه مثال ابتدای درس دیده می‌شد، همان اتفاق به معنای سوم است. ولی کتاب راهنمای معلم با این استدلال که برخورد تصادفی ذرات، تناسبی با تشکیل عناصر ندارد و نیز تحول‌های تصادفی انواع جانداران، تناسبی با پیدایش گونه‌های جدید ندارد و هم‌چنین یک انفجار معمولی با ایجاد نظام طبیعت متناسب نیست، معنای دوم اتفاق (نقض سنخیت) را هم برای این سه مثال مطرح کرده است. حتی این کتاب، در مورد مثال مهبانگ، با این استدلال که شاید کسی چنین برداشت کند که قبل از انفجار هیچ چیز نبوده است و انفجار خودبه‌خود رخ داده است، اتفاق به معنای اول (نقض اصل علیت) را هم محتمل دانسته است. با این‌که پیرامون تمام این مدعیات کتاب راهنمای معلم، اشکالات و ابهاماتی وجود دارد، ولی مناسب است شما دانش‌آموزان این مطالب را در ذهن داشته باشید تا اگر احیاناً در سؤالی تشخیص دادید که مورد نظر طراح هستند، این مطالب را درست در نظر بگیرید. بر این اساس، هر سه مثال می‌توانند مصداق معنای دوم و سوم اتفاق باشند و علاوه بر این‌ها مثال مهبانگ می‌تواند مصداق معنای اول اتفاق نیز باشد. ۲- البته کسانی مثل هیوم، این معنا را انکار نمی‌کنند و احتمال چنین اتفاقی را به طور ضمنی پذیرفته‌اند. ۳- با توجه به قید «معمولاً» در کتاب درسی، احتمالاً باید گفت به ندرت برخی از خداپاوران، مثل داروین هم چنین معنایی از اتفاق را قبول دارند.

مختصر و مفید

- ♦ «اتفاق» و «شانس» هم در زبان عامیانه کاربرد دارد هم از زبان برخی دانشمندان شنیده می‌شود. نمونه کاربردها از زبان دانشمندان: **فیلسوفان**: دموکریتوس معتقد بود عناصر و اشیای جهان از برخورد اتفاقی اتم‌ها تشکیل شده‌اند. **زیست‌شناسان**: برخی معتقدند تحولات اندامی جانداران اتفاقی است ولی بعد از این تحولات، فقط آن جاندارانی به حیات خود ادامه می‌دهند که اتفاقاً با محیط زیست سازگارتر شده‌اند. **فیزیک‌دانان**: نظریه مه‌بانگ که مورد قبول برخی دانشمندان است و آغاز گسترش جهان فیزیکی را از یک انفجار بزرگ می‌داند، بیانی دارد که تصور اتفاقی بودن این انفجار را برای برخی ایجاد کرده است.
- ♦ دقت در مفاهیم عامیانه مثل «اتفاق» و «شانس» و سپس «نقد و تصحیح» یا «تعمیق» این مفاهیم از وظایف فیلسوف است.
- ♦ «اتفاق» سه معنای متمم و یک معنای ممکن دارد
 - معنای اول اتفاق: نبود رابطه ضروری بین علت و معلول (متمم)
 - معنای دوم اتفاق: پدیدآمدن هر معلولی از هر علتی (متمم)
 - معنای سوم اتفاق: بی‌هدفی حرکات و نظم جهان (متمم)
 - معنای چهارم اتفاق: رخداد پیش‌بینی‌نشده (ممکن)
- ♦ هیچ فیلسوفی به طور صریح اتفاق به معنای اول را قبول نکرده است، ولی این‌طور نیست که همه فیلسوفان این معنا را انکار کرده باشند، بلکه معمولاً آن را انکار می‌کنند. به ندرت فیلسوفانی، مثل هیوم هم هستند که گرچه این معنا از اتفاق را نمی‌پذیرند، ولی آن را انکار هم نمی‌کنند و صرفاً آن را محتمل می‌دانند.
- ♦ «علّة‌العلل» یا «علت بالذات» یا «علت نخستین» در ادیان الهی «خدا» نامیده می‌شود.
- ♦ بدون باور به علّة‌العلل نمی‌توان اتفاق به معنای سوم را رد کرد. بنابراین اگر کسی بدون باور به خدا، اتفاق به معنای سوم را رد کند، حتماً دچار تناقض خواهد شد.

از نگاه طراح

درست است که: (گزینه جواب)	ولی درست نیست که: (گزینه انحرافی)
دموکریتوس عامل تشکیل اشیا را برخورد تصادفی ذرات تجزیه‌ناپذیر در فضای نامتناهی می‌دانست.	دموکریتوس معتقد بود اتم‌های عناصر به صورت تصادفی به وجود آمده‌اند و با حرکات ذاتی خود اشیای گوناگون را پدید آورده‌اند.
به نظر برخی زیست‌شناسان تحولات اندامی جانداران تصادفی است ولی جاندارانی که تصادفاً سازگار با محیط می‌شوند، باقی می‌مانند و بقیه منقرض می‌شوند.	برخی زیست‌شناسان معتقدند تحولات اندامی جانداران تصادفاً همیشه رو به تکامل و سازگارتر شدن با محیط است.
نظریه مه‌بانگ باید به گونه‌ای تبیین شود که مستلزم اتفاقی بودن انفجار اولیه که منجر به گسترش تدریجی جهان شد، نباشد.	نظریه مه‌بانگ قطعاً آغاز جهان را اتفاقی می‌داند. نظریه مه‌بانگ یک انفجار را عامل گسترش ناگهانی جهان می‌داند.
وظیفه فیلسوف در مواجهه با مفاهیم عامیانه و علمی، دقت در آن‌ها و در صورت لزوم نقد و تصحیح یا تعمیق آن‌هاست.	فیلسوف با مفاهیم عامیانه سروکار ندارد بلکه وظیفه او دقت در مفاهیم تخصصی و نقد، تصحیح و تعمیق این مفاهیم است.
اتفاق معانی مختلفی دارد؛ بعضی از این معانی مورد قبول همه و بعضی مورد قبول هیچ‌کس و بعضی مورد اختلاف است. ولی هیچ معنایی از اتفاق نیست که همگان منکر آن باشند.	اتفاق معانی مختلفی دارد ولی هیچ‌کدام از معانی آن این گونه نیست که از نظر همه فیلسوفان امکان وقوع داشته باشد.
علت تأمه علتی است که شرط لازم و کافی برای وجود معلول است. علت ناقصه بخشی از علت تأمه و شرط لازم و نه کافی برای معلول است.	علت تأمه می‌تواند در صورت اراده کردن معلول را ایجاد کند. علت ناقصه بر خلاف علت تأمه برای ایجاد معلول لازم نیست.
معنای سوم اتفاق مورد تأیید برخی از خدائاباوران است، ولی آنان فرایندهای تکاملی جهان را انکار نمی‌کنند، بلکه آن را اتفاقی یعنی بدون هدف و غایت می‌دانند.	معنای سوم، اتفاق عقلاً و منطقاً می‌تواند مورد تأیید خدائاباوران باشد. خدائاباوران وجود فرایندهای تکاملی در جهان را انکار می‌کنند.
معنای سوم، یعنی وقوع حوادث بدون هدف و غایت از پیش تعیین‌شده و معنای چهارم اتفاق، یعنی وقوع حوادث حادثه پیش‌بینی‌نشده.	معنای سوم یعنی وقوع حادثه پیش‌بینی‌نشده و معنای چهارم اتفاق، یعنی وقوع حوادث بدون هدف و غایت از پیش تعیین‌شده.
معنای چهارم اتفاق صحیح این واژه است که با اصل علیت و لوازم آن سازگار است و همه فیلسوفان آن را قبول دارند.	معنای چهارم اتفاق براساس اصل علیت و لوازم آن نیست و لذا از این نظر هیچ فیلسوفی آن را انکار نمی‌کند.